

EBOOK

WWW.X-SHOBHE.COM

مرکز پاسخ به شبہات و سوالات

کتاب الکترونیکی

زمستان ۸۹ - شماره ۱

EBOOK -- WWW.X-SHOBHE.COM



فهرست مطالب

فهرست مطالب

- شبهه ۱: در مورد مستند «ظهور نزدیک است» حرف و حدیث‌های زیادی در موافقت یا مخالفت مطرح شده است. نظر شما چیست؟ آیا مطالب مطروحه صحت دارد؟ ۴
- شبهه ۲: اگر کسی کاملاً به اسلام و احکامش پایبند و شیعه دوازده امامی باشد و کاملاً به ولایت اهلبیت معتقد باشد ولی ولایت فقیه و ولیفقیه را قبول نداشته باشد تکلیفش چیست؟ آیا مرتد است؟ اگر هم مرتد نیست پس جایگاه شعار (مرگ بر ضد ولایت فقیه) چیست؟ ۷
- شبهه ۳ (تهران): زمین به نور خدا روشن می‌شود یعنی چه، در حالیکه می‌دانیم زمین به نور خورشید روشن می‌شود؟ ۸
- شبهه ۴ (فردیس): در یک سایت کاملاً الحادی درج شده بود که انسان پس از مرگ به سمت خدا می‌رود، چون انسان پس از مرگ دیگر وجود ندارد. پاسخ چیست؟ ۹
- شبهه ۵ (تهران): برخی سایت‌ها در خصوص شهید زاله که در حوادث ۲۵ بهمن کشته شد، شبهاتی مطرح می‌کنند، پاسخ چیست؟ ۱۰
- شبهه ۶: می‌گویند: اگر آزادی هست، پس چرا به موسوی و کروبی برای تظاهرات در دفاع از مردم مصر اجازه داده نمی‌شود؟ ۱۱
- شبهه ۷ (قم): شمایک حدیث یا روایت بیاورید که معصوم گفته باشند ما زهر خطا و گناهی مبراهستیم؟ ۱۲
- شبهه ۸ (تهران): دمیدندر «صور اسرافیل» چیست و فرق بین صور اول و دوم کدام است و چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا نام دیگری هم در قرآن دارد؟ ۱۳
- شبهه ۹ (تهران): می‌خواستم بدانم فرق «الله» با «رب» چیست؟ ۱۵
- شبهه ۱۰ (گرگان): دانشمندان فیزیک کوانتوم، با اثبات ازلیت ماده، وجود خدا را رد می‌کنند، همینطور برخی از فلاسفه ی غرب و تأسف‌آور اینکه عده ای از دانشجویان نیز با تعصب تمام سعی در اثبات عدم «غیب» می‌کنند! پاسخ محکم چیست؟ ۱۷
- شبهه ۱۱ (تبریز): کارشناسی در رادیو معارف گفت: داستان وهب چنین نبود. اصلاً هیچ مسیحی‌ای در سپاه امام^(ع) نبود و مادرش نیز چنین نکرد! حقیقت ماجرا چیست؟ ۱۹
- شبهه ۱۲ (قم): ماجرای غرائق چیست؟ چرا پیامبر^(ص) ابتدا از بتان به بزرگی یاد کرد؟ آیا این امر با عصمت ایشان منافات ندارد؟ ۲۰
- شبهه ۱۳ (قم): مدت حکومت حضرت مهدی^(عج) چند سال است، می‌گویند ۷ سال! آیا حکومت مدت‌ها پس از ظهور است؟ پس از ایشان چه می‌شود؟ ۲۲
- شبهه ۱۴ (تهران): مسئله‌ی علم خدا و عدم تناقض آن با «اختیار» آدمی در عمل برای من حل نمی‌شود؟ ۲۳

شبهه ۱۵ (تهران): موسوی «نهضت سبز» خود را نقطه‌ی عطف خوانده و نه انقلاب تونس را. شبکه‌ی تلویزیونی VOA نیز مسابقه‌ای طرح کرده که آیا قیام مردم تونس و مصر شبیه قیام مردم ایران در سال ۵۷ است یا نهضت سبز موسوی؟ پاسخ چیست؟----- ۲۵

شبهه ۱۶ (کانادا): در منابع اسلامی می‌خوانیم که خدا انسان، طاووس یا ... را خلق نمود، گویی که برای هر کدام فکری کرده و سپس آنرا خلق کرده است، در حالیکه علم ثابت کرده که جهان از انفجار اولیه و تکامل تدریجی به وجود آمده است...، لطفاً علمی پاسخ دهید.----- ۲۷

شبهه ۱۷ (اهواز): می‌گویند: مگر امام حسین^(ع) به حضرت زینب^(ع) نفرمود که برای من گریه و شیون منما. حال درست است که ما پس از ۱۳۰۰ سال در عزای ایشان بگرییم؟----- ۲۹

شبهه ۱۸ (تهران): مگر در قرآن کریم نفرموده که حضرت محمد^(ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست، پس چرا به ائمه اطهار^(ع) «یا بن رسول الله» می‌گوییم؟----- ۳۱

شبهه ۱۹ (تهران): می‌گویند: مگر خواندن قرآن چه فایده‌ای دارد؟----- ۳۳

شبهه ۲۰ (اهواز): می‌گویند: مگر داخل کعبه مملو از «بت» نبود. پس علی^(علیه السلام) در بتکده به دنیا آمد!----- ۳۴

شبهه ۲۱ (تهران): می‌گویند: مگر نفقه برای زحمات زن در خانه نیست؟ آیا نگهداری فرزند نیز از وظایف مادر است؟ پس اگر فرزند را به مهد سپرد و خود نیز در بیرون اشتغال داشت، آیا هنوز نفقه دارد و حقوق مرد ضایع نمی‌شود؟ آیا با تغییر شرایط زمان نباید احکام نیز تغییر یابد؟----- ۳۵

شبهه ۲۲ (مشهد): منظور از اینکه می‌گویند: نباید در زمان غیبت حکومت تشکیل گردد چیست؟----- ۳۷

شبهه ۲۳ (تهران): می‌گویند: جملاتی مانند «حب الوطن من الایمان» و «النظافة من الایمان» از زرتشت و ایران گرفته شده است؟ آیا صحیح است؟----- ۳۹

شبهه ۲۴ (فردیس): می‌گویند: اسلام دین پیامبر و امام پرستی است و نه خداپرستی، آنقدر که انسان مورد تجلیل است، خدا مورد احترام نیست، برای انسان مقبره می‌سازند و برخی را معصوم می‌خوانند ... این همان چیزی است که شیطان می‌خواهد! پاسخ چیست؟----- ۴۰

شبهه ۲۵ (تهران): برخی می‌گویند: با وجود ولی فقیه و حکومت اسلامی، نباید مشکلات اقتصادی، مفساد اداری، اخلاقی و اجتماعی وجود داشته باشد! پاسخ آنها چیست؟----- ۴۲

شبهه ۲۶ (تهران): می‌گویند: شیطان فقط تجسم اعمال پلید و بد است. یعنی یک ذهنیت و اندیشه است. واقعیت بیرونی ندارد. آدم نیز می‌تواند یک رهبر ایدئولوژیکی باشد.----- ۴۳

شبهه ۲۷ (تهران): در برخی سایت‌ها می‌گویند: مسبب قتل حسین بن علی، مسلم بن عقیل است که ابن زیاد را به هنگام ملاقات از هانی نکشت! پاسخ چیست؟----- ۴۴

شبهه ۲۸ (تهران): می‌گویند: همه‌ی معجزات انبیاء در زمانی اتفاق افتاده که هیچ امکان ثبوتی مانند ضبط صدا یا تصویر وجود نداشته است، لذا قابل اثبات نیست! پس چرا خداوند معجزه‌ی جدیدی نمی‌فرستد؟----- ۴۵

شبهه ۲۹ (دامغان): همسر حضرت عباس^(ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آنها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟----- ۴۷

شبهه ۳۰ (رشت): دوستم می‌گوید: نماز نمی‌خوانم، چون خدا آدم را به خاطر گنااهش به زمین فرستاد، پس ما چرا باید تقاضش را پس دهیم، این چه عدالتی است؟----- ۴۸

شبهه ۱: در مورد مستند «ظهور نزدیک است» حرف و حدیث‌های زیادی در موافقت یا مخالفت مطرح شده است. نظر شما چیست؟ آیا مطالب مطروحه صحت دارد؟

X-shobhe: همیشه به کاربران عزیز و گرامی توصیه شده است که وقتی با یک موضوع «مشتبه» مواجه می‌شوید، قبل از جستجوی پاسخ برای شبهه‌ی مطروحه، به علل «تولید و توزیع» آن توجه نمایید، چرا که بخش اعظمی از پاسخ، در همان «علت ایجاد» شبهه قرار دارد. چرا که «شبهه» - یعنی مخلوط کردن حق و باطل - فقط جهت ایجاد تزلزل و سپس فروپاشی و انحراف در عقاید تولید و توزیع می‌گردد. لذا بدون شک و تردید، موضوعی که شبهه دربارهی آن طراحی شده است، دشمنان اسلام را رنج می‌دهد. مثل شبهاتی که راجع به «ولایت»، «نماز»، «حجاب» ... و حتی «عدل الهی» مطرح می‌کنند.

حال در مورد مطالب مندرج در این به اصطلاح مستند (که هیچ سندیتی ندارد) به نکات ذیل توجه نمایید:

الف - طرح موضوعات مطروحه در این سی دی جدید نیست. هجده‌می این مباحث در تیرماه ۱۳۸۹ و آن هم از طریق طرح موضوع در سایت‌های متفاوت و اغلب معلوم‌الحال آغاز شد، در همان موقع برخی از کاربران گرامی، مطالب مطروحه را با این سایت در میان گذاشتند و پاسخ‌ها نیز درج گردید، که می‌توانید مورد مطالعه قرار دهید. اما ظاهراً مقاصد خاصی از طرح و تبلیغ این موضوع مدنظر است که فرافکنی بی‌مورد را همچنان ادامه داده و پس از ایجاد سایتی به همین نام، با صرف هزینه‌های کلان، به تولید و توزیع سی‌دی‌های این چنینی اقدام کرده‌اند.

ب - جالب این که تولید کنندگان این مباحث، از هم اکنون خود را یک «جریان» معرفی می‌کنند و به شدت به مخالفین خود می‌تازند(!؟) - چرا که یک جریان اعتقادی یا سیاسی، تا جناحی در مقابل نداشته باشد، مطرح و بزرگ نمی‌شود - در حالی که ظاهر بحث جایی برای جریان‌سازی و جناح‌بندی مخالف و موافق ندارد. فقط مصداق سازی براساس (دست کم) سلیقه یا گمان است که بر برخی از اخبار صورت پذیرفته است. همین. نه یک جریان مهم عقیدتی یا سیاسی. در این سی‌دی مباحثی مطرح شده است که قبول یا رد آن، از هیچ اهمیت ویژه‌ای برخوردار نمی‌باشد.

ج - نکته‌ی بسیار مهم بعدی که مؤمنین، به ویژه جوانان (که هدف هجوم ضد تبلیغ برعلیه اسلام و تشیع هستند) همیشه باید مورد توجه قرار داده و مد نظر داشته باشند این است که ذهن خود را عادت دهند، همیشه از مدعی «سند و دلیل» بخواهند، نه این که از دیگران دلایل رد آن ادعا را مطالبه کنند. این روش و القای دشمن است که همیشه نظری می‌دهد و بعد می‌گوید: «اگر قبول نداری، رد کن!» مثل قصه معروف منسوب به «ملا نصرالدین» که گفت: ستاره‌های آسمان به این تعداد است، اگر قبول ندارید بشمارید. یا میخی بر زمین کوبید و گفت: این جا مرکز زمین است، اگر قبول ندارید متر کنید.

در حالی که مدعی باید اثبات کند. لذا کاربران گرامی تجربه نموده‌اند که هرگاه سؤالی مبنی بر دلایل رد یک نظریه (مانند: داروینیسیم، فرویدیسیم، فمینیسم ... یا حتی ادعاهای قرائت جدیدی‌ها) برای این سایت ارسال می‌شود، ابتدا می‌پرسیم که دلایل ثبوتی صاحب نظریه چه بوده است؟ اصلاً خودش اثبات نموده که ما رد کنیم؟! یا فقط یک نظری داشته و نظرش را اعلام نموده است؟ لذا خوش‌بینانه‌ترین نگاه و قضاوت راجع به مندرجات این سی‌دی نیز این است که عده‌ای نظری داشتند و اعلام کردند. بدون اثبات.

د - مطالب مندرج در این به اصطلاح مستند نیز همین‌گونه است. چه دلیل بر اثبات «سید خراسانی» بودن مقام معظم رهبری یا فرمانده «شعبی» بودن آقای دکتر احمدی نژاد مطرح شده است که دیگران موظف باشند قبول کنند و یا اگر قبول ندارند، حتماً دلیل متقنی داشته باشند؟!

این که ما در مورد «خراسان» بگوییم در قدیم به کل ایران خراسان گفته می‌شد و در مورد «شباب» بگوییم «منظور روحیه‌ی جوانی است و ایشان به کوه و تپه می‌روند» که دلیل نشد، این مشخصات به خیلی‌ها صدق می‌کند. حضرت امام خمینی^(ره) هم اهل همان ایرانی بود که به آن «خراسان» گفته می‌شد و از روحیه‌ای بسیار والا و سرشار از نشاط برخوردار بودند. تا آن جا که حتی برای مرگ خود فرمودند: «بادلی آرام، قلبی مطمئن و ضمیری امیدوار به رحمت الهی از میان شما می‌روم». حال اگر در آن زمان عده‌ای به همین دلایل و با چنین تفسیرهایی می‌گفتند: امام خمینی^(ره) همان سید خراسانی است، چه دلایلی بر رد آن اقامه می‌شد؟ پس این دلیل از هیچ استحکام و روشنی ویژه‌ای برای اثبات یک مصداق برخوردار نیست.

این که بگوییم منظور از «من - از اهل» بودن، همان ساداتی است، به بسیاری از سادات دیگر نیز صدق می‌کند. مثلاً چرا «امام موسی صدر» سید خراسانی نباشد، هم از اهل ایران (خراسان سابق) است و هم سادات است و هم بسیار با نشاط است و هنگام حرکتش در لبنان نیز جوان پر انرژی و با نشاطی بوده است و اگر «إن شاء الله» هنوز زنده باشند، معلوم می‌شود که دیگر خیلی امید، نشاط، تراوت و انرژی داشته‌اند که این همه حبس و شکنجه و دوری از وطن و خانواده را تحمل آورده‌اند.

راجع به علامت «خال» در دست راست و تفسیر آن با گریز عجیب و قریب به جراحت و صدمه‌ای که به دست راست مقام معظم رهبری وارد شده است نیز همین گونه است. ما سادات جوان و از اهل خراسان و انقلابی و مؤمن و حتی روحانی بسیاری را می‌شناسیم که اتفاقاً در دست راست آن‌ها خالی هم قرار دارد که هیچ نیاز به تفسیر و توجیه و تشبیه هم ندارد، حال بگوییم این همان است؟!

پس قبل از این که بخواهیم «سید خراسانی» بودن مقام معظم رهبری را قبول یا رد کنیم، می‌بینیم که مدعی هیچ سند معقول، محکم و مستندی را ارائه نداده است. بلکه نظری داشته و اتفاقاً همیشه نظر خود را درست می‌انگاشته و این همه زحمت و هزینه را صرف ترویج نظر خود کرده است. البته اگر غرض دیگری در کار نباشد.

ه - راجع به «شعیب» یا فرمانده بودن آقای دکتر احمدی نژاد نیز همین طور است. ما آنقدر از رؤسای جمهور یا نخست‌وزیرهای قبلی (بازرگان، بنی‌صدر، میر حسین موسوی، هاشمی و خاتمی)، کم‌کاری یا احياناً خطاهای فاحش و حتی فساد و ظلم و خیانت دیده‌ایم که اگر یک رئیس جمهوری (مثل دکتر احمدی نژاد)، به پاره‌ای از وظایف خود عمل کند، دم از اسلام و مسلمانی و حضرت مهدی^(عج) بزند، سخن از توکل به خدا و ضرورت تلاش برای زمینه‌سازی ظهور بزند، گمان می‌کنیم که لابد از آسمان آمده است! در حالی که این صفات و اعمال، روشن‌ترین وظایف یک رئیس جمهور سالم، در نظام جمهوری اسلامی ایران است و اگر قبلی‌ها اهمال یا عنادی کردند، ظلم کرده‌اند.

بدیهی است هر عقل منصفی، [ضمن قدردانی از همه‌ی زحمات بی‌دربغ ایشان]، گواهی می‌دهد که همه‌ی آنچه می‌گویند و یا انجام می‌دهند نیز مورد تأیید نیست. چنانچه مقام معظم رهبری نیز در باب تأیید ایشان فرمودند که فقط کارهای درست ایشان را تأیید می‌کنند.

و - اما نکته‌ی مهم‌تری که اذهان عمومی و به ویژه جوانان باید به دقت داشته باشند، ایجاد انحراف ظریف در عقاید و باورها توسط این‌گونه شایعات عوام‌فریبانه است. اینک به نکات ذیل دقت فرمایید:

- به فرض که مقام معظم رهبری سید خراسانی و احمدی نژاد نیز شعیب باشند، چه اتفاقی می‌افتد؟ چه انتظاری می‌رود؟ چه چیزی ثابت می‌شود؟ اصلاً چه فرقی می‌کند؟
- آیا اگر ایشان «سید خراسانی» باشند، ما ملزم می‌شویم که بیشتر اطاعت و تبعیت کنیم؟

- آیا شیعیان و منتظرین ظهور موظف و مکلف هستند که تابع «ولایت فقیه» باشند، یا سید خراسانی؟! بدون شک اگر امروز کسی بیاید و مدعی شود که «سید خراسانی» است و ادعای خود را به اثبات رساند و علما و مراجع نیز تأیید کنند، او نیز موظف است که از «ولایت فقیه» اطاعت و تبعیت کند. پس چرا گمان می‌کنیم [یا می‌خواهند به ما القا کنند] که اطلاق «سید خراسانی» به ایشان، یک فضیلتی برتر از «ولایت فقیه» است؟
 - آیا اگر ایشان سید خراسانی نباشند، یعنی ظهور نزدیک نیست و شیعیان نباید فعلاً منتظر باشند؟ این است فرهنگ «انتظار» در عقاید شیعه؟!
 - به راستی چرا همه‌ی گفته‌ها و کارهای این «شعیب» که فرمانده و تحت امر این «سید خراسانی» است، مورد تأیید ایشان نیست؟!
- در خاتمه گرامیان توجه داشته باشند، که «البته ظهور نزدیک است»، ولی نه به خاطر این مباحث و استنادهای سست و بی‌منطق. بلکه به خاطر آن که اولاً شیعه همیشه ظهور را نزدیک می‌بیند، وگرنه نمی‌تواند منتظر باشد. و در دعاهایی چون دعای عهد نیز به این باور اقرار کرده و می‌گوید: «ما ظهور را نزدیک می‌بینیم» و ثانیاً شاهد رشد و بیداری مردم و به ویژه مسلمانان هستیم و البته که طبق روایت محکم و مستند، اگر مردم پس از این بیداری، اهمال کنند، ظهور عقب می‌افتد.
- در مجموع مشخص می‌گردد که از این سر و صداها و عوام فریبی‌ها، اهداف دیگری در نظر است که کمترین آن، تغییر نگاه به مقوله‌ی «ولایت فقیه» و ضرورت اطاعت از این مقام است. و البته خدا نکند که رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد نیز چند خطای فاحش انجام دهد و یا اطرافیان او مرتکب خلاف‌های سنگین شوند و ایشان همچنان از آن‌ها تعریف و تمجید کنند، آن وقت است که دشمنان، سید خراسانی و شعیب و بالتبع همه روایات و احادیث و باورهای شیعیان را به باد مسخره خواهند گرفت.
- از قدیم معروف بود که می‌گفتند: «بد دفاع کردن بیشتر از خوب حمله‌کردن ضرر می‌زند». لذا به نظر می‌رسد این جنجال تبلیغاتی و هوچی‌گری، بیشتر برای بدبین کردن و ایجاد بغض و طعنه به مقام «ولایت فقیه» و رئیس‌جمهور و اعتقادات شیعه است.



شبهه ۲: اگر کسی کاملاً به اسلام و احکامش پایبند و شیعه دوازده امامی باشد و کاملاً به ولایت اهل بیت معتقد باشد ولی ولایت فقیه و ولی فقیه را قبول نداشته باشد تکلیفش چیست؟ آیا مرتد است؟ اگر هم مرتد نیست پس جایگاه شعار (مرگ بر ضد ولایت فقیه) چیست؟

X-shobhe: مرتد کسی است که اسلام را شناخته است و بدان اعتقاد آورده و به اعتقاد خود نیز شهادت داده است و پس از آن نه تنها از اسلام خارج می‌گردد، بلکه کافر می‌شود.

مرحوم علامه‌ی حلی^(۵) در تعریف ارتداد فرمودند: «هو الذی یکفر بعد الاسلام»، یعنی مرتد کسی است که پس از اسلام آوردن کافر می‌شود و امام خمینی^(۵) نیز فرمودند: «المرتد هو من خرج عن الاسلام واختار الکفر»، یعنی مرتد کسی است که از اسلام خارج شود و کفر را برگزیند.

(تحریر الوسیله، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۳۹، کتاب الموارث، مسئله ۱۰)

پس به راحتی نمی‌توان هر کس را که نظر متفاوتی دارد، «مرتد» قلمداد نمود. به قول مرحوم علامه جعفری: «یک وقت خانمی نزد من آمد و گفت: باید از شوهرم جدا شوم، چرا که مرتد شده است! ... علامه پس از صحبت با شوهر او، به آن خانم گفت: شما اصلاً نگران نباش، چرا که شوهر شما اصلاً به اسلام نیامده بود که از آن خارج شود.

الف - اما کسی که اسلام آورده و به ولایت اهل بیت^(۴) نیز اعتقاد دارد، ولی ولایت فقیه را قبول ندارد، باید اطلاعات و معلومات خود را درباره‌ی همان ولایت اهل بیتی که قبول کرده است، تکمیل‌تر نماید. چرا که شناخت اهل بیت^(۴) فقط شناخت شناسنامه‌ای و قبول ولایت آن‌ها فقط قبول یک واژه ای به نام «ولی» نیست. بلکه باید بداند که «ولایت» چیست که او قبول کرده است؟ و بعد دقت کند که ائمه‌ی اطهار^(۴) چه رهنمودها و دستورالعمل‌هایی را برای او در باب ولایت صادر نموده‌اند؟ آیا ائمه^(۴) تکلیفی برای دوران‌هایی که خود در حکومت نیستند و یا در دوران غیبت صادر نموده‌اند، یا همگان رها کرده‌اند و گفته‌اند: لازم نیست کاری بکنید، بروید بنشینید، حکومت کفار و ظالمین را بر خود قبول کنید و منتظر باشید تا روزی ظهور برسد؟! بدیهی است اگر کمی مطالعات را افزایش دهد، پی می‌برد که پذیرش «ولایت فقیه» اصلاً دلیل و سند هم نمی‌خواهد، بلکه به حکم عقل اثبات می‌شود. به قول امام خمینی^(۵)، «ولایت فقیه مقوله‌ای است که عقل آن را به محض تصور تصدیق می‌کند و دلیل هم نمی‌خواهد».

ب - به طور کلی دقت فرمایید؛ آیا چنین نیست که وقتی شیعه مرجعیت و ضرورت تقلید از مجتهد در احکام (و نه اصول) را پذیرفته است، در واقع «ولایت فقیه» را پذیرفته است؟ مگر فقه، فقط احکام طهارت و نجاست و غسل و شکیات است؟!

ج - اما اگر کسی اصل «ولایت فقیه» را قبول کرد، قبول نداشتن شخص «ولی فقیه» دیگر معنایی ندارد. چرا که تعریف چگونگی انتخاب آن به صورت مستقیم و یا به صورت تعاریفی قوانین منطبق با شرع تبیین شده است و مسئله‌ی ذوقی یا هوس‌ی نیست.

د- در مورد موضوع «ضد ولایت فقیه» و جایگاه شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه»، استناد به تعریف مقام معظم رهبری، از همه گویاتر است. ایشان در دیدار با دانشجویان نخبه (۱۳۸۶/۷/۱۷) و در پاسخ یکی از آن‌ها در تعریف «ضد ولایت فقیه» فرمودند:

«این برادر عزیزمان می‌گوید «ضد ولایت فقیه» را معرفی کنید. خوب، «ضد» معلوم است معنایش چیست؛ ضدیت، یعنی پنجه در افکندن، دشمنی کردن؛ نه معتقد نبودن.

اگر بنده به‌شما معتقد نباشم، ضد شما نیستم؛ ممکن است کسی معتقد به کسی نیست. البته این ضدولایت فقیه که در کلمات هست، آیه‌ی مُنزل از آسمان نیست که بگوئیم باید حدود اینکلمه را درست معین کرد؛ به هر حال يك عرفی است. اعتراض به سیاست‌های اصل ۴۴، ضدیت باولایت فقیه نیست؛ اعتراض به نظرات خاص رهبری، ضدیت با رهبری نیست. دشمنی، نباید کرد».

پس ضد دشمنی است که پنجه درافکنده و نیستی و نابودی شما را می‌خواهد، لذا بدیهی است که طرف مقابل نیز نیستی و نابودی دشمن را بخواهد.

شبهه ۲ (تهران): زمین به نور خدا روشن می‌شود یعنی چه، درحالی که می‌دانیم زمین به نور خورشید روشن می‌شود؟

X-shobhe: نه تنها زمین، بلکه کل زمین و آسمان‌ها به نور خداوند متعال روشن می‌شود. چنانچه فرمود:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...» (النور - ۲۵)

ترجمه: خدا نور آسمان‌ها و زمین است

«نور» یکی از اسمای خداوند متعال است. از ویژگی‌های نور [چه مادی و چه غیر مادی] این است که نور به خودی خود ظاهر و پیداست و سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌گردد. به عنوان مثال: خورشید به خودی خود پیداست و هیچ نور دیگری سبب پیدایش آن نمی‌شود، اما هر چیز دیگری به نور خورشید روشن و پیدا می‌شود.

منظور از «پیدا» یا ظاهر بودن، همیشه به چشم مادی دیده شدن نیست، بلکه «هستی یا وجود داشتن» است. وقتی می‌گوییم «چیزی ظاهر و پیدا است»، یعنی وجود و هستی دارد و وقتی می‌گوییم: «سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌شود»، همیشه پیدایش در چشم بیننده نیست، بلکه سبب «وجود یافتن» و پیدا شدن پس از نیستی می‌گردد. لذا «خداوند نور زمین و آسمان‌هاست»، یعنی: خودش هست و سبب هستی (پیدایش) یافتن زمین و آسمان‌ها و هر چه در آن‌ها هست می‌باشد.

«نور» در عامل ماده نیز همین معنا و ویژگی را دارد، با این تفاوت که در عالم ماده اشیا هستند، منتهی چون نوری به آن‌ها نتابیده و آن نور به چشم بیننده منعکس نشده و به اصطلاح در ظلمت قرار گرفته‌اند، به چشم ما و بسیاری از موجودات دیگر دیده نمی‌شوند و همین که نور بر آن‌ها تافت، در چشم بیننده، ظاهر، هویدا و پیدا می‌شوند. اما «نور» در اصل حقیقت خودش به معنای «وجود و هستی» است. هستی ظاهر و پیداست و سبب پیدایش چیزهای دیگر می‌شود. خداوند «هستی مطلق» است. به غیر از او هستی دیگری وجود ندارد [چرا که دو هستی معنا ندارد. وجود دو هستی، به مثابه محدود بودن هر یک از آن‌هاست که خود دال بر ناقص و توأم با نیستی بودن است]. اوست که به زمین و آسمان‌ها (مخلوقات) هستی می‌بخشد و سبب ظهور و پیدایش آن‌ها می‌شود.

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۴ (فردیس): در یک سایت کاملاً الحادی درج شده بود که انسان پس از مرگ به سمت خدا می‌رود، چون انسان پس از مرگ دیگر وجود ندارد. پاسخ چیست؟

X-shobhe: قبل از پاسخ دقت شود که اینگونه سایت‌ها، صرفاً الحادی نیستند، بلکه با قصد و غرض، اهداف و برنامه‌هایی در جهت «اسلام زدایی» به وسیله‌ی ایجاد تشکیک، شبهه و ... را دنبال می‌کنند، که در اصطلاح به کار آن‌ها «نفاق و مزدوری» اطلاق می‌شود.

اعتقاد، نظریه‌ی سایت یا هرگونه گفتار یا نوشتاری الحادی است، که با صراحت منکر خدا، اسلام، قرآن، قیامت و ... شود و بگوید: من هیچ اعتقادی به این اصول ندارم، به نظرم دنیا چیزی جز ماده نیست و فقط قوانین مادی و از جمله فنا یا تغییر مادی بر آن حاکم است و سپس دلایل خود را ارائه دهد. نه این که هم الحادی باشد، هم سخن از خدا و حرکت به سوی او به میان آورد، منتهی با تحریف و دروغ! لذا هر کجا مواجه شدید که نوشتاری، گفتاری، سایتی یا شخصی دم از خدا و پیامبر می‌زند، اما خلاف می‌گوید و فقط می‌خواهد ایجاد اعوجاج در اندیشه‌ها و باورها کند، باید آن را «منافق» اطلاق نمود. و اما پاسخ:

الف - اگر خدایی را باور دارند، باید ببینند که او در مورد سیر، مراحل و مقاصد حرکت انسان در حیات دنیوی و اخروی چه فرموده است، نه این که خود از ناحیه‌ی او تبیین و تفسیر کنند! و اگر خدا و معادی را قبول ندارند، پس نگویند: «انسان به سوی خدا می‌رود».

ب - سخن باطل همه سویش ایراد دارد و باطل است. به عنوان مثال: اگر «پس از مرگ دیگر انسانی وجود ندارد»، پس «انسان به سمت خدا می‌رود» نیز معنایی ندارد. چون وجودی ندارد که به سمتی برود یا نرود.

ج - همین که می‌گوید «انسان به سوی خدا می‌رود»، ناخواسته به وجود خداوند متعال و حیات انسان پس از مرگ و حرکت او اذعان کرده و ادعای خود دال بر «نبودن انسان پس از مرگ» را نقض نموده است! و همان طور که در ابتدا بیان گردید، اگر خدایی هست [که هست]، او باید بگوید که سیر حرکت انسان، چگونه است و به چه مراحل و مراتبی از وجود می‌رسد و حیات دنیوی او تأثیر در جایگاه و رتبه‌ی وجودیش به هنگام مرگ دارد یا خیر؟ و نتیجه‌اش چه می‌شود؟

د - همه‌ی این سخنان بیهوده، برای این است که به مسلمان القا کنند که نگران «خوب و بد» و «باید و نباید» نباشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند، چرا که حیاتی پس از مرگ نیست و انسان پس از مرگ محو و نابود می‌گردد. منتهی چون می‌خواهند مسلمان را منحرف کنند و می‌دانند که مسلمان به خداوند اعتقاد دارد، سخن از «خدا» و رفتن به سوی او به میان می‌آورند، بدون این که دست کم در گفته‌ی خود کمی تأمل کنند.

شبهه ۵ (تهران): برخی سایت‌ها در خصوص شهید ژاله که در حوادث ۲۵ بهمن کشته شد، شبهاتی مطرح می‌کنند، پاسخ چیست؟

X-shobhe: سایت‌های ضد دین و ضد انقلاب و ضد جمهوری اسلامی ایران و ضد ولایت فقیه ... و کلاً ضد ایران، حتی در مورد خدا هم شبهه‌افکنی می‌کنند، چه رسد به شهید ژاله.

البته از آن‌ها انتظار دیگری هم نمی‌رود. جنگ، جنگ است و جنگ نرم نیز یکی از شدیدترین و مهلک‌ترین اقسام جنگ است و تبلیغات سوء به طرق مختلف که «شبهه‌افکنی» در رأس آن‌هاست نیز از مخرب‌ترین سلاح‌های این جنگ است. چنانچه حضرت امام خمینی^(ه) در دوران جنگ، که آن را مهم‌ترین مسئله‌ی کشور قلمداد می‌نمود، فرمود: «سلاح تبلیغات، برنده‌تر از سلاح جنگ است».

لذا آن‌ها باید به دروغ، تهمت، جو، شایعه و شبهه‌پراکنی متوسل شوند و ما باید اصلاً خود را مخاطب و هدف حملات آن‌ها قرار ندهیم، نه این‌که به دنبال پاسخ بگردیم. چرا که تمامی ندارد و ما را منفعلی می‌نماید.

در خصوص شهید «ژاله» نیز همین‌گونه است. بالاخره یک نفر انسان بوده که توسط این آشوبگران به قتل رسیده است. حالا هرچه بگویند: نظرش این بود، موضع‌اش آن بود و ... هیچ فرقی نمی‌کند. مگر «ندا آقا سلطان» که در موردش این همه جنجال رسانه‌ای برپا ساختند، از منافقین نبود؟! و مگر منافقین به همکار خودشان نیز بی‌رحمی نکردند؟ مگر او را نکشتند تا کشته‌سازی کنند؟ ... و مگر این همه از خود و از دیگران نمی‌کشند؟ مگر سابقه‌ی منافقین در ایران ناشناخته است؟

دقت فرمایید که یک نظام قدرتمند [هر نظامی] که از حمایت اکثریت قاطع مردم برخوردار است، نه تنها به هیچ وجه به توسل به این شیوه‌های چپ و جنایتکارانه نیازی ندارد، بلکه اساساً با هر گونه ناآرامی، رعب و وحشت و آشوبی مخالف است، چرا که برایش هیچ فایده‌ای متصور نیست. اما برای یک «گروهک» می‌تواند اسباب تبلیغ و ضد تبلیغ باشد.

بدیهی است برای نظام، حتی کشته شدن منافقین آشوب‌گر در خیابان‌ها نیز هیچ فایده‌ای ندارد. به ویژه برای نظام جمهوری اسلامی ایران، که همیشه مسئولینش از مردم عقب هستند. لذا مردم بیشتر از آنان می‌دانند و هیچ نیازی به فریب یا مظلوم‌نمایی نیست. اگر منافقین در خیابان‌های تهران به جای آشوب‌گل و شیرینی هم پخش کنند، باز مردم آن‌ها را منافق و جنایتکار می‌دانند، لذا هیچ نیازی به کشته‌سازی وجود ندارد. این حمق‌ای سیاسی نمی‌فهمند و نمی‌خواهند بفهمند که مردم آگاه هستند. می‌شناسند، می‌فهمند و تصمیم می‌گیرند و تصمیم خود را به مسئولین نیز اعمال می‌کنند. پس نیازی به این کارها که اساساً شیوه‌ی متداول آن‌هاست، وجود ندارد.

حالا با درج عکس او در یک دیدار دانشجویی با منتظری، می‌خواهند القا کنند که او مخالف نظام بوده است، پس به دست منافقین کشته نشده است. اما در این جا چند نکته وجود دارد:

- اولاً چنین دیداری به هیچ وجه دلیل مخالفت او با اسلام و نظام جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ثانیاً چنین ادعایی بیشتر به ضرر خودشان است، چرا که اذعان می‌کنند طرفداران منتظری ضد نظام و آشوب‌گر هستند.
- ثالثاً تجربه‌ی منافقین در خودزنی برای جریان‌سازی بسیار زیاد است. اگرچه به هیچ وجه قبول نداریم که مرحوم ژاله از آنان است. آن‌ها ضمن کشته‌سازی، شهید دزدی هم می‌کنند. و جالب آن‌که اگر هیچ کس هم نداند، خودشان که می‌دانند. ولی چقدر پست هستند که به رغم توسل به این روش‌های ذلت‌بار، باز هم دست بر نمی‌دارند.

شبهه ۶: می‌گویند: اگر آزادی هست، پس چرا به موسوی و کروبی برای تظاهرات در دفاع از مردم مصر اجازه داده نمی‌شود؟

X-shobhe: شاید سوء استفاده از واژه‌ی «دمکراسی و آزادی» آن هم با شعارهای ژورنالیستی و احساسی، فقط برای فریب عده‌ی نادری از عوام نتیجه دهد، اما شکی نیست که دیگر این حنا برای یک ملت فرهیخته، انقلابی، با ۳۲ سال تجربه‌ی ترفندهای فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... دشمن و عوامل ستون پنجمی آن، دیگر رنگی ندارد.

چه کسی گفته: دمکراسی یا آزادی، یعنی هر کس، هر کاری دلش خواست بکند؟! چه کسی گفته اگر گروهی راه‌افتادند تا نظامی را سرنگون کنند، (در صورتی که آن گروه در جهت منافع آمریکا و اسرائیل حرکت کنند)، دمکراسی ایجاب می‌کند که نه تنها هیچ کس با آن‌ها درگیر نشود و مخالفتی نیز نکند، بلکه با شیرینی و گل به استقبالشان روند؟! و خلاصه آن که چه کسی گفته: دمکراسی یا آزادی، یعنی بلاهت، حماقت و خریت سیاسی؟! و ایجاد زمینه‌ی مساعد برای شورش و فتنه به قصد براندازی؟!

الف - شما خودتان قاضی. یک گروه معلوم‌الحال و سابقه‌دار، در زمانی که یک ملت براساس سنت سی ساله‌ی خود در ماه مبارک رمضان، روز قدس را گرامی می‌داشت و با وحدت و مشتهای گره‌زده، هم زمان با همه مسلمانان انقلابی جهان به خیابان‌های ریخته و فریاد «مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل» سر می‌دادند، در میان آن‌ها و در جهت خلاف آن‌ها به راه افتاده و شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران؟!» سر می‌دادند و آمریکا، انگلیس و اسرائیل هم برای آن‌ها هورا می‌کشیدند، حال چه شده است که یک دفعه نگران و دلسوز و حامی مردم مصر شده‌اند و می‌خواهند برای حمایت از آنها تظاهرات کنند؟! اگر آن‌ها خود و دیگران را «احمق» فرض کردند، آیا نظام نیز باید حماقت کند؟!

ب - اهداف و جهت فتنه‌گران آنقدر با قیام مردم مصر و سایر بلاد اسلامی متفاوت و حتی متناقض است که رسانه‌های اسرائیلی نیز بدان اذعان نمودند، پس این نظام و مردم چرا باید فریب بخورند؟! مگر نه این است که در «فتنه‌ی نه سبز، بلکه لجنی» آقایان، اوباما آمریکایی، نتایه‌ی اسرائیلی، کوردن انگلیسی، مرکل آلمانی، سارکوزی فرانسوی، منافقین، بهایی‌ها و ... همه خوشحال و خندان و رقصان به میدان آمده پیام حمایتی می‌فرستادند، اما از قیام مردم مصر لرزه بر اندامشان افتاد؟! حال باید باور کنیم که این‌ها واقعاً قصدشان حمایت از قیام مردم مصر است؟! اگر چنین است، اگر این‌ها ایرانی هستند، مسلمان هستند، حامی ملل مسلمان و از جمله مصر و فلسطین و مخالف آمریکا و انگلیس و اسرائیل و جنایاتشان هستند، چرا در ۲۲ بهمن به سیل مردم هم وطن خود نپیوستند و از قیام مصر حمایت نکردند؟! حتماً باید یک روز جدا باشد؟!

ج - پس معلوم است که قصد آن‌ها نه تنها قیام مردم مصر نیست، بلکه می‌خواهند با ایجاد آشوب در تهران به عنوان الگوی ملل مسلمان جهان، هم تهران را به اغتشاشی دوباره بکشانند، هم مردم مصر را از صلابت و قدرت پشتیبانی چون جمهوری اسلامی ایران ناامید کنند، هم برای رسانه‌های صهیونیستی تهیه‌ی خوراک تبلیغاتی برعلیه ما بکنند تا آن‌ها بتوانند جهت اذهان عمومی جهانیان را منحرف کنند و برای آمریکا و اسرائیل ایجاد فرصت نمایند. حال آیا صدور مجوز «فتنه‌ای دیگر» برای آن‌ها، به بهانه‌ی «آزادی»، حماقت و بلاهت نیست؟

آن‌ها دوست دارند ما را فریب دهند، اما ما نباید گول بخوریم.

شبهه ۷ (قم): شما یک حدیث یا روایت بیاورید که معصوم گفته باشند ما از هر خطا و گناهی مبرا هستیم؟

X-shobhe: قبل از بیان هر حدیث یا روایتی در این زمینه، دقت شود که همیشه «دشمن شناسی» گام اول است و تا به «لا إله» عمل نگردد، «الا الله» محقق نمی‌گردد. لذا ابتدا دقت کنیم که این تلاش گسترده‌ی سایبری برای وارد نمودن خدشه به مسئله «عصمت» برای چیست و چه فایده‌ای می‌تواند برای آن‌ها در بر داشته باشد؟

بدیهی است که حمله به «عصمت» قدم اول است. همین که مخاطب قبول کرد [معصوم نیز ممکن است خطا کند]، مرحله‌ی دوم حمله که عملیات نهایی است آغاز می‌شود و خواهند گفت: «هر بیانی ممکن است ناشی از خطای آن‌ها باشد و معلوم نیست که وحی، حق و درست باشد!» لذا کل دین می‌شود یک مقوله‌ی «مشکوک» و چنین دینی قابل پیروی نخواهد بود. اینک به نکات ذیل توجه و تأمل کافی شود:

الف - حتی اگر هیچ حدیث یا روایتی از معصوم دال بر بری بودن آن‌ها از خطا و اشتباه عمدی یا سهوی وجود نداشته باشد، عقل حکم می‌کند که یا اساساً خدایی نیست [که هست] و یا اگر هست و هدایت می‌کند، باید کسانی را هادی بشر قرار دهد که از خطا و اشتباه مصون هستند. و الا نه تنها آن‌ها خطا کرده و جامعه‌ی بشری به خطا رفته و هدایت محقق نمی‌گردد، بلکه اساساً به هیچ قول و فعلی نیز نمی‌توان اعتماد نمود، چرا که احتمال خطا یا اشتباه به آن وارد است و همین «احتمال»، اعتماد لازم برای باور و گرویدن را از بین می‌برد. لذا به فرض که روایتی بیان گردد، کسی که «عصمت» را قبول ندارد، می‌تواند بگوید: معصوم [العیاذ بالله] در این گفتار خطا کرده است. پس حتماً فرستادگان خدا برای ابلاغ دین او و نشان دادن صراط او و هدایت بشر و بشریت، معصوم هستند.

ب - عصمت به معنای «مورد حفاظت نگاه داشته شدن» و بالتبع دور بودن از هر گونه خطا و اشتباه عمدی یا سهوی، فراموشی و یا حتی ابتلا به بیماری‌هایی چون آلزایمر یا تب شدید که موجب فراموشی، خطای تطبیق و مصداق، بیان هذیان و ... می‌شود، نشأت یافته از علم و ایمان (بینش و دانش) معصوم است و اگر عصمت صادق نباشد، هر کسی در مقابل هر سخنی مانند خلیفه‌ی دوم می‌گفت: «تب دارد و هذیان می‌گوید» یا می‌گوید: خطا کرد - فراموش کرد و

فهم عصمت مسئله‌ی غامضی نیست، چرا که حد نسبی یا موردی آن در افراد دیگر نیز وجود دارد و حد کامل آن در انسان کامل. مثل کسی که بگوید: من چون به مضرات نوشیدنی الکلی علم دارم، هرگز آن را ننوشیده‌ام و یا تاکنون دروغ نگفته‌ام ... و در این مورد عصمت دارم. لذا یکی از مراحل عصمت، که دوری از گناه یا همان «عصمت از گناه» است، برای دیگران نیز میسر است، چرا که خداوند امر فرمود که گناه نکنید و او به چیزی که انسان نتواند آن را انجام دهد، امر و نهی نمی‌نماید.

ج - بهترین دلیل قبل از هر حدیث و روایتی برای اثبات عصمت، همان آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر است که می‌فرماید: (البته آیات استدلالی فراوان دیگری نیز وجود دارد)

«... وَ أَطْعَنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً» (الأحزاب - ۳۳)

ترجمه: ... و خدا و رسولش را اطاعت کنید، به درستی که خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و آنطور که خود می‌داند پاکتان کند.

دقت شود که اراده‌ی حق تعالی به پاک کردن از هر گونه پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها تعلق گرفته است که «معصیت، خطا و اشتباه، هذیان، افترا، فریب، رهنمود غلط به عمد یا سهو و ...» از جمله آنان است. لذا خداوند تأکید بر اطاعت از آنان را به همین دلیل مصون بودنشان از خطا و اشتباه صادر می‌نماید.

د- و اما دو نمونه از احادیث و روایات:

«عن الرضا(ع): ...الإمام أمين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والدّاعى إلى الله والدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهر من الذّنوب، والمبرّا عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، ونظام الدين و... وإنّ العبد إذا اختاره الله عزّوجلّ لامر عباده شرح صدره لذلك، وأودع قلبه ينابيع الحكمة، ألهمه العلم الهاماً فلم يعى بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصّواب فهو معصوم مؤيّد موفق مسدّد، قد آمن من الخطايا والزّلل والعتار، يخصّه الله بذلك ليكون حجته [البالغة] على عباده وشاهده على خلقه...»

ترجمه: حضرت رضا(ع) فرمود: امام امین خداوند در خلق او و حجت او بر بندگانش و خلیفه‌ی او در سرزمین‌هایش می‌باشد، و دعوت کننده به سوی خدا، و مدافع از حریم‌های الهی است. امام از گناه پاک، و از عیب‌ها مبرا بوده، علم (حقیقی) ویژه‌ی او است. بردباری و نظم دین به نام او می‌باشد... . (طبرسی، مجمع البیان، ۹ و ۴۱۲/۱۰)

دقت شود که در روایات و احادیث، حتی به غیر از چهارده معصوم نیز لقب «معصوم» اعطا شده است. چنانچه حضرت امام رضا(علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقَمِّ كَمَنْ زَارَنِي» - هرکس معصومه را در قم زیارت کند، مانند کسی است که مرا زیارت کرده است.

در مورد «عصمت از گناه و خطا»، ائمه‌ی اطهار(ع) حتی مؤمن را مبری از آن می‌دانند، چه رسد به مقام اهل بیت(ع). چنانچه امام حسین(علیه‌السلام) می‌فرمایند:

بپرهیز از اینکه کاری انجام دهی که مجبور شوی عذر خواهی کنی از آن، زیرا مومن خطا نمی‌کند تا معذرت بخواهد، اما منافق پیوسته هر روز خطا میکند و معذرت می‌خواهد. (بحارالانوار جلد ۱۷ و جلد ۲ صفحه ۱۱۲)

شبهه ۸ (تهران): دمیدن در «صور اسرافیل» چیست و فرق بین صور اول و دوم کدام است و چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا نام دیگری هم در قرآن دارد؟

X-shobhe: در قرآن کریم از «صور» با عناوین دیگری چون: «صیحه»، «زجره»، «صاخه» و «قارعة» نیز یاد شده است به ذکر یک آیه بسنده می‌گردد:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ * وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس - ۳۳ تا ۳۷)

ترجمه: چون بانگ گوش فرسا در آید * روزی که انسان از برادرش بگریزد * و از مادرش و پدرش * و همسرش و پسرانش *

برای هر کس از آنان در چنین روز کاری باشد که او را از همه باز دارد.

مرحوم آیت‌الله علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و ذیل این آیه می‌فرماید: «کلمه "صاخه" به معنای

صیحه شدیدی است که از شدتش گوش‌ها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.»

الف - معنای کلمه «صور»، به همان معنای شیپوری است که جهت خبر دادن یا آماده‌باش در آن می‌دمند. مثل شیپور آماده‌باش، شیپور جنگ یا شیپور آتش‌بس. «بنابراین نفخ صور عبارت است از دعوت یا «ندای ویژه» که گاهی جهت میراندن موجودات از آن بهره می‌گیرند و گاهی با آن به موجودات فرمان بعث و نشور می‌دهند.» (تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد ۴، معاد در قرآن، ص ۲۹۳، علامه آیت‌الله جوادی آملی)

عالم خلقت، همه براساس حکمت و علم الهی آفریده شده و استوار است و برای پیدایش هر چیز و انجام هر امری نیز علت و اسبابی در نظر گرفته شده است. چنانچه خداوند رازق، به وسیله‌ی خورشید نور و حرارت و انرژی می‌دهد، به وسیله‌ی لایه‌های جوی ضرر آن را می‌گیرد، به وسیله‌ی جانوران و گیاهان، ارتزاق حیوانی بشر و حیوان را تأمین می‌نماید ... و به وسیله انبیاء هدایت می‌نماید. برای اعلام پایان دنیا و نیز آغاز زندگی اخروی نیز ندایی در نظر گرفته شده است که «صور» نام دارد و توسط ملکی به نام «اسرافیل» (علیه‌السلام) در آن دمیده می‌شود و از آیات فهمیده می‌شود که دوبار در این «صور» دمیده می‌شود. صور اول برای اعلام پایان دنیا و صور دوم برای اعلام برپایی معاد و آغاز زندگی اخروی.

ب - از مضمون آیات و احادیث بر می‌آید که صور اول به صورت ناگهانی دمیده می‌شود. یعنی از قبل خبر نمی‌دهند که در فلان تاریخ یا فلان روز، دنیا به اتمام رسیده و قیامت برپا خواهد شد. بلکه این اعلام ناگهانی است. خداوند متعال می‌فرماید، مردم مانند همیشه به کارها و امور دنیوی خود که متسلزم بحث و جدل با یکدیگر است مشغول هستند که به ناگاه در صور اول دمیده می‌شود و پایان دنیا فرا می‌رسد:

«مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» (یس - ۴۹)

ترجمه: آنان منتظر جز يك صیحه نیستند صیحه‌ای که ایشان را بگیرد در حالی که سرگرم مخاصمه باشند.

بنابراین هنگامی که نخستین بار در صور دمیده می‌شود، همه‌ی جانداران می‌میرند. کوه‌ها صاف می‌شوند و حیاتی در زمین باقی نمی‌ماند.

ج - مدتی از این وضعیت می‌گذرد که برای دومین بار در صور دمیده می‌شود. این صدا اعلام برپایی قیامت است. با این صدا همه مجدد زنده می‌شوند، از گورها خارج و فوج فوج به سوی محشر و قیامت در برابر خالق خود رهسپار می‌گردند تا پس از محشر و محاکمه، هر کس زندگی اخروی خود را براساس نتایج و آثار عملکرد خود در دنیا شروع می‌کند.

آیات بسیاری نیز دال بر صورت دوم است که در ذیل به سه نمونه‌ی آن بسنده می‌گردد:

«يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (النبا - ۱۸)

ترجمه: روزی که در «صور» دمیده شود، و [مردمان] گروه گروه [به پیشگاه خدا] بیایند.

«إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدُنَّا مُحْضَرُونَ» (یس - ۵۳)

ترجمه: که این جز «يك بانگ» نبود و آنگاه همه پیش ما حاضر آیند.
«و تُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (یس - ۵۱)
ترجمه: و صور [اسرافیل] به صدا در آید، پس ناگهان آن ها از گورها به سوی پروردگارشان بشتابند.
ملاحظه: در سوره‌ی مبارکه‌ی «یس» به هر دو صور اول و دوم اشاره و تصریح شده است.

WWW.X-SHOBHE.COM

X-shobhe: الله، رب، خالق، حکیم، رازق و ... همه‌ی اسم‌های خداوند متعال هستند. لذا بین «مسمای» الله و رب، فرقی نیست، بلکه بین معانی این دو واژه فرق است.

به طور کلی بدانیم که «اسم» یعنی «نشانه» و نشانه‌ها همیشه معرف صاحب نشانه هستند. مثل این که بگوییم: استاد شهید، آیت الله مرتضی مطهری. استاد یک اسم است و نشان از آن دارد که مقصود ما «در علم یا علوم» به حد استادی است»، آیت الله هم یک اسم است و مقصود این است که علم او در مبحث «فقه و اصول» در حد اجتهاد است، مرتضی و نیز مطهری هم اسم و نشانه‌ای هستند که شخص خاصی را نشان می‌دهند و در عین حال همه‌ی این اسم‌ها به ذات دلالت می‌کنند. اسم‌های حق تعالی نیز همین‌طور هستند، هر کدام معنای جداگانه‌ای داشته و معرفتی از او را بیان می‌کنند، اما در عین حال به یک ذات دلالت دارند، لذا فرمود:

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ...» (الإسراء - ۱۱۰)

ترجمه: بگو؛ [او را] الله بخوانید و یا رحمان بخوانید، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از اوست. یعنی همه، اسم‌های نیکوی اوست و با هر اسمی که بخوانید، او را خوانده‌اید، منتهی با هر اسمی توجه به یک تجلی او نموده‌اید. حال پس از مقدمه‌ی فوق، به معانی این دو اسم می‌پردازیم:

الف - الله، در اصل (ال إله) می‌باشد. إله، به معنای پرستش است و «ال إله»، یعنی تنها موجود پرستش شونده. البته بعضی هم گفته‌اند که ممکن است از ماده «وله - و ل ه» به معنای حیرانی و سرگردانی باشد که البته منافاتی ندارد. او تنها موجود قابل ستایش و پرستشی است که همه‌ی عقول نه تنها در شناخت کنه آن، بلکه در توصیف یکی از کمالات آن در حیرت و سرگردانی هستند. به همین خاطر، «الله» را اسم مطلق خداوند خوانده‌اند. اسم مطلق، یعنی همه‌ی اسم‌ها در آن هست. لذا خداوند به اسم‌های متفاوتش توصیف می‌شود، اما به الله توصیف نمی‌شود. مثلاً می‌گوییم: الله، رحمن و رحیم و رازق و مالک و ... است.

«...از جمله ادله‌ای که دلالت می‌کند بر اینکه کلمه (الله) علم و اسم خاص خدا است، این است که خدای تعالی به تمامی اسماء حسنايش و همه افعالی که از این اسماء انتزاع و گرفته شده، توصیف می‌شود، ولی با کلمه (الله) توصیف نمی‌شود، مثلاً می‌گوییم الله رحمان است، رحیم است، ولی بعکس آن نمی‌گوییم، یعنی هرگز گفته نمی‌شود: که رحمان این صفت را دارد که الله است و نیز می‌گوییم (رحم الله و علم الله و رزق الله، خدا رحم کرد، و خدا دانست، و خدا روزی داد)، ولی هرگز نمی‌گوییم (الله الرحمن، رحمان الله شد)، و خلاصه، اسم جلاله نه صفت هیچ يك از اسماء حسناي خدا قرار می‌گیرد، و نه از آن چیزی به عنوان صفت برای آن اسماء گرفته می‌شود.»

(المیزان، تفسیر سوره‌ی حمد - مرحوم علامه طباطبایی)

نکته: تنها موجودی قابل پرستش است که هستی و کمال مطلق باشد و از هر گونه نقص و نیستی مبرا و منزله «سبحان» باشد. چنین موجودی از آن جهت که تنها معبود است «ال إله» است و از آن جهت که هیچ کس نمی‌تواند شناخت کاملی حتی به کنه و نهایت یک کمال پیدا کند، چه رسد به همه‌ی کمالات، «إله» از ریشه (وله - حیرانی) می‌باشد.

ب - رب نیز اگر در موضوع صفات الله بحث شود به معنای مالک، صاحب و غالب است و اگر در موضوع اسمای افعالیه خدا مورد بحث قرار گیرد، به معنای «مربی، منعم، متمم» است. پس اگر فرمود: «الله رب العالمین»، یعنی آن تنها پرستش شونده‌ای که عقول از شناخت او در حیران هستند و مالک، صاحب، منعم و تربیت کننده‌ی همه‌ی امور عالم است.

شبهه ۱۰ (گرگان): دانشمندان فیزیک کوانتوم، با اثبات ازلیت ماده، وجود خدا را رد می‌کنند، همین طور برخی از فلاسفه‌ی غرب و تأسف‌آور این که عده‌ای از دانشجویان نیز با تعصب تمام سعی در اثبات عدم «غیب» می‌کنند! پاسخ محکم چیست؟

X-shobhe: دانش‌پژوهان محترم باید بیش از اقشار دیگر واقف باشند که هر علمی به حوزه‌ای اختصاص دارد و ورودش به حوزه‌های دیگر خطا و بی‌نتیجه است. به عنوان مثال با علم شیمی یا زمین‌شناسی، نمی‌توان در باره‌ی ادبیات یا وزن و قافیه داشتن یا نداشتن یک غزل نظر داد.

ورود علم تجربی به حوزه‌ی فلسفه نیز همین گونه است. علم تجربی نمی‌تواند ثابت کند که «خدایی هست» و نیز نمی‌تواند ثابت کند که «خدایی نیست». مضافاً بر این که علم تجربی راجع به هیچ «نبود یانستی»‌ای، اگرچه مادی باشند نیز نمی‌تواند نظر دهد و فقط مجبور و محدود است که راجع به هستی‌های محسوس نظر دهد. مثلاً اگر کسی بگوید که فلان کهکشان در آسمان‌های دور دست هست، علم تجربی نمی‌تواند بگوید که نیست، چرا که ابزار شناخت در علم تجربی محدود به ادراکات حسی است و تا همه‌ی آسمان‌ها را نگشته و به نبود آن پی‌نبرده، نمی‌تواند مدعی شود و حکم کند که «نیست»، لذا از آن که مدعی شده «هست» دلیل و مدرک و سندش را می‌خواهند.

الف - پس این که ثابت کنیم خدایی هست یا نیست، کار علم تجربی نیست. لذا فیزیک کوانتوم نیز نمی‌تواند قائم به خود ثابت کند که خدایی هست و یا نیست. حتی اگر ازلیت ماده را ثابت کند [که نتوانسته و نمی‌تواند]، باز وارد علم فلسفه شده است و یافته‌های فیزیکی را در عرصه‌ی عقل و فلسفه و منطق مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. مضاف بر این که فیزیک کوانتوم به هیچ وجه در پی نفی خدا نیست و آنچه هم تا کنون به صورت ژورنالیستی بیان شده و مورد سوء استفاده‌ی تبلیغاتی در نفی خدا به کار گرفته شده، فقط «نظریه» است و نه علم. و از نظریه نمی‌توان و نباید تبعیت نمود.

دقت شود که اغلب قریب به اتفاق انحرافات انسان - به ویژه در عرصه‌ی جهان‌بینی - به خاطر پیروی از نظریه است و نظریه هیچگاه نمی‌تواند جانشین یک مطلب علمی و ثابت شده باشد. چقدر در قرآن کریم به عدم پیروی از «ظن و گمان و نظریه که براساس همان ظن و گمان است» تأکید شده است تا انسان گمراه نشده و هدایت گردد:

«وَإِنْ تُطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ تَبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (الأنعام - ۱۱۶)

ترجمه: اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد که جز گمان را پیروی نمی‌کنند و جز تخمین نمی‌زنند.

«وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - ۳۶)

ترجمه: بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی‌کنند، با این که پندار به هیچ وجه حق را اثبات نمی‌کند، (پس بدانند که) خدا بدان چه می‌کنند دانا است.

ب - ماده نیز با «نظریه» یا «شعار» ازلی نمی‌شود. اثبات علمی می‌خواهد. ازلی یعنی موجودی که در هستی‌یافتن و اصل وجودش نیازی به غیر ندارد و همیشه بوده است. یعنی کمال مطلق است و هیچ گونه نیستی به او راه نمی‌یابد. لذا همیشه بوده و خواهد بود. پس هر موجودی که «ازلی» باشد، حتماً «ابدی» هم هست. یعنی هیچ گونه تغییر، تحول، حرکت فیزیکی - که هرگونه حرکت فیزیکی دال بر نیاز است - و حدوث مجدد و ... نیز بر او راه نمی‌یابد. در حالی که ماده واجد همه‌ی این شرایط موجود «حادث» است.

ج - بطلان این که چیزی خود به خود و بدون هیچ علت و عامل و سببی به وجود آید، بر همگان ثابت است، به ویژه در علوم تجربی و فیزیک. حتی یک نمونه‌ی تجربی (طبیعی) که بتوان بدان استناد نمود نیز وجود ندارد. که اگر چنین بود، هیچ علمی (به ویژه در عرصه‌ی تجربی و فیزیک) قابل کشف، دسترسی و بهره‌وری

نبود. براساس حاکمیت و عمومیت بدون استثنای قوانین «علیت» است که از مشهودات و محسوسات به معلومات جدید می‌رسند. مثلاً یک نوع از بیماری را مشاهده می‌کنند و به دنبال علل آن می‌گردند و کشف می‌کنند.

د - فلاسفه معاصر غربی نیز پس از قرن‌ها تلاش بی‌وقفه‌ی گذشتگان‌شان مبنی بر نفی وجود خدا، به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توانند وجود یک عامل حیات بخش «هستی مطلق» را رد کنند. خواه نامش را الله بگذارند یا خدا یا یک انرژی ناشناخته و یا ...، لذا سعی دارند که کلاً صورت مسئله را پاک کنند و با الفاظ جدیدتر و پست مدرنیسمی مدعی شوند که ما با «قواعد جهانی هستی» کاری نداریم (یعنی می‌خواهد خدایی باشد یا نباشد) بلکه با قوانین آن کار داریم که آن را هم خودمان وضع می‌کنیم.

ه - مقوله «غیب» نیز چیزی نیست که کسی بخواهد یا بتواند آن را تکذیب و رد کند. ما با غیب زندگی می‌کنیم. مشهودات هر انسانی بسیار کم است و آنچه مشهود او نیست، از نظرش غایب است. لذا حتی در مادیات نیز غیب وجود دارد. مثلاً کسی که در اصفهان است، در نظر کسی که در تهران است، در غیب است، تا روزی که برای او نیز ظهور یافته و مشهود گردد. لذا هر مشهودی نیز خود از منظر دیگری در غیب است و نشان از غیب دیگری دارد.

به همین دلیل، فلاسفه جدید نیز فقط نامش را تغییر داده‌اند و برای این که نگویند ما نیز اذعان به «غیب» داریم، می‌گویند: هیچ چیز خودش نیست و هر چیزی نشانه است (رورتی).

معنای این سخن این است که هر چیزی، نشانه و راهنما به چیز دیگری است که آن در غیب است. حتی پوست بدن، حجابی می‌شود که گوشت را در غیب نگه می‌دارد، گوشت حجابی می‌شود که خون را در غیب نگه می‌دارد، خون حجابی می‌شود که گلوبول‌ها را در غیب نگه می‌دارد و بعد هر کدام نشانه‌ای هستند که به سوی غیر خود راهنمایی می‌کنند.

این همان معارف اسلامی است. اسلام عزیز نیز تعلیم داده است که همه چیز «اسم» یعنی نشانه است و هر نشانه‌ای به سوی غیر خود راهنماست.

حال اگر تک به تک اجزای جهان نشانه‌ای هستند که غیر خود را نشان می‌دهند، پس کل جهان هستی نیز یک نشانه است که غیر خود را نشان می‌دهد. یعنی اگر کل عالم هستی نمی‌تواند بدون علت و عامل به وجود آید، بیانگر وجودی هستند که خود علت العلل است و عاملی برای وجودش نمی‌خواهد. اگر همه فانی هستند، نشان از یک باقی دارند. اگر همه ضعیف هستند، نشان از یک قوی دارد که ضعفی بر او راه نیابد. اگر همه نیازمند به غیر هستند، نشان از وجودی غنی و بی‌نیاز دارد که به واسطه نیاز همگان را بر طرف نماید. پس جهان خلقت و مخلوقات، همه نشان از خالق حکیم و علیم و قادر و حی ... و کمال مطلق دارد.

شبهه ۱۱ (تبریز): کارشناسی در رادیو معارف گفت: داستان وهب چنین نبود. اصلاً هیچ مسیحی‌ای در سپاه امام^(ع) نبود و مادرش نیز چنین نکرد! حقیقت ماجرا چیست؟

X-shobhe: چون برنامه‌ی مورد نظر را ننشیده‌ایم، نمی‌توانیم راجع به گفتارهای کارشناس محترم اظهار نظر نماییم، اما در سریال نیز بیان نشد که او در کربلا مسیحی بوده است. اما پیش از آن مسیحی و از خانواده و قوم مسیحی بوده است.

اسم او که مشهور به «وهب» شده است، «عبدالله بن عمیر کلبی» می‌باشد. وی از اولین شهدای کربلاست. کنیه‌اش «ابو وهب» و از قبیله «کلب - مسبوق به مسیحیت» بود.

او وقتی شاهد تجهیز و حرکت لشکر عمر سعد از منطقه‌ای به نام «نخيله» در نزدیکی شهر کوفه به سوی کربلا شد، با مادر و همسرش که تازه ۱۷ روز از عقدش می‌گذشت، تصمیم گرفتند که به دفاع از حسین بن علی^(علیه‌السلام) اقدام کنند، لذا به راه افتادند و بنا بر اقوال تاریخی در هشتم محرم به ایشان ملحق شدند و بنا بر اقوال مستند تاریخی به دست سیدالشهداء^(علیه‌السلام) اسلام آوردند.

شیخ صدوق^(ره) در کتاب امالی خود نقل می‌کند: وهب بن وهب مردی نصرانی بود با مادرش در همینسفر کربلا به دست ابی‌عبدالله^(علیه‌السلام) مشرف به اسلام شدند. زوجه وهب که هفدهروز از عروسی آن‌ها می‌گذشت با اطلاع از شرایط و احوالی که پیدا نمود گفت: نمی‌دانم تو شهید می‌شوی یا نه، اما باید با من در حضور امام^(علیه‌السلام) عهد نمایی که در بهشت نیز کنار من باشی. این عهد در محضر امام انجام شد و حضرت در حق همه آن‌ها دعانمود. وهب جنگی نمایان نمود (تقریباً عین صحنه‌هایی که به نمایش درآمد، حمله کنندگان یمین و سپس یسار را ناکار کرد و سپس او را حلقه کردند، حتی انگشتانش قطع شد، اما ادامه داد) تا سرانجام به فیض شهادت نایل گردید.

تاریخ طبری (از معتبرترین تواریخ اهل سنت) قاتلین او را هانی بن ثبیت حصرمی و بکیر بن حی تمیمی معرفی می‌کند.

بعد از شهادتش، همسرش به بالین او آمد و در کنار جسد مطهر و قطعه قطعه شوهرش، خون از چهره او پاک نمود و گفت: بهشت بر تو گوارا باد، بنا به نقل برخیز تواریخ، یکی از غلامان «شمر» بنام «رستمی»، به دستور او، با گریزی به همسر عبدالله حمله کرد و سر او را شکست و در همان جا او نیز به شهادت رسید و سپس سر عبدالله را از تنش جدا کرد و به طرف خیمه‌های امام، پرتابکرد.

در تواریخ آمده است که مادروهب نیز به دفاع از حریم ابی‌عبدالله کمر بست و عمود خیمه گرفت و به دشمن حمله نمود اما امام او را با موعظه‌اش برگرداند.

لذا ممکن است عین صحنه‌ای که در سریال برای به تصویر کشیدن یک حقیقت تاریخی، از باز پس فرستادن سر و پرتاب آن به نمایش درآمده، مو به مو منطبق واقعیت نباشد، اما اصل معنا و این که او قصد چنین کاری داشت و گفت: «آنچه در راه خدا داده‌ایم پس نمی‌گیریم» صحیح است.

تذکر: در خاتمه توجه گرامیان به این مهم جلب می‌شود که اخیراً تشکیک و ایجاد شبهه در همه‌ی وقایع کربلا، به صورت یک مد، در دستور کار قرار گرفته است. [که البته منظور آن کارشناس محترم نمی‌باشد].

شبهه ۱۲ (قم): ماجرای غرانیق چیست؟ چرا پیامبر(ص) ابتدا از بتان به بزرگی یاد کرد؟ آیا این امر با عصمت ایشان منافات ندارد؟

X-shobhe: چرا برخی هنگامی که با یک مسئله‌ی مبهم و مشکوک مواجه می‌شوند، اول آن را کاملاً و بدون درخواست هیچ سند و مدرکی می‌پذیرند، بعد که در چند و چونش گرفتار می‌شوند، به دنبال چون و چراهای ثانوی می‌گردند؟! چرا باید اصل دروغ و خدعه و اسرائیلیات برعلیه اسلام را که امروزه از طریق سایت‌هایی چون «بالاترین»، «زندیق» و ... نشر می‌گردد و ماهیت، اهداف و بغض‌شان نسبت به اسلام و به ویژه تشیع و اسلام ولایی بر همگان روشن است و خود نیز اذعان دارند بی چون و چرا بپذیرند، بعد برایشان شبهه ایجاد شود که اگر چنین است، پس چرا چنان است؟! و چرا همیشه آن دروغ و تهمت و افترا و جوسازی را اصل ثابت و پذیرفته شده فرض می‌کنند، بعد راجع به مسائل ثانوی یا مبتلابه آن سؤال می‌کنند؟ مثل همین مطلب که می‌گویند: اگر در ماجرای غرانیق پیامبر اکرم(ص) نام بتان را به احترام آورد و در مقابلشان سجده کرد، پس عصمت چه می‌شود و چرا بعد توبه نکرد؟! چرا فکر نمی‌کنند که اصل صورت مسئله غلط، دروغ و افترا است؟! ماجرا از این قرار است که یک عده شایعه‌ساز در آن زمان، مثل شایعه‌سازان امروزی گفتند: وقتی آیات ذیل بر پیامبر(ص) نازل می‌شد:

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» (النجم - ۲۰)

ترجمه: و با اینکه دعوت او حق و نبوتش صدق است آیا هنوز هم معتقدید که لات و عزی * و سومی یعنی منات (به گمان شما دختران خداوند)؟!

به ناگاه شیطان [الیعاذ بالله] بر زبان ایشان راند که بگوید:
نلك الغرانیق العلی و ان شفاعتھن لَترتجی - یعنی: یعنی این بتان والا هستند که شفاعتشان مورد رضایت است.

بعد جبرئیل نازل شد و معترض شد من که چنین آیه‌ای نازل نکرده بودم، پس تو چرا گفتی و...؟! آخر یک چنین قصه‌ی ساختگی احمقانه‌ای را چه کسی باور می‌کند؟! اگر کسی به خدا و پیامبر و وحی اعتقاد نداشته باشد که اصل و فرع را با هم نمی‌پذیرد و اگر اعتقاد داشته باشد، چگونه ممکن است این همه ضد و نقیض را یک جا بپذیرد و بعد سؤال نماید که پس «عصمت» چه می‌شود؟ ما سؤال می‌کنیم که مگر قایم باشک بازی است؟ مگر جبرئیل که آن آیات را نازل کرد، خودش آنجا نبود؟ آیا آیات حقه را نازل نمود، بعد یک آن غیث زد! در این فاصله به ناگاه شیطان وارد شد و جمله‌ی دوم را از خودش بر زبان ایشان راند! بعد دوباره جبرئیل آمد و گفت: من که چنین نگفته بودم؟! حتی فیلم‌های کم‌دی هندی و یا تخیلی ژاپنی و چینی نیز چنین تناقضات سبک و جلفی را نمی‌پذیرند. بدیهی است که این افراد، خدا، وحی و پیامبر را نشناخته‌اند و بنا به تصورات خیالی از آن‌ها، چنین قصه پردازی می‌کنند تا اذهان مسلمین را مشوش کنند.

شاید از برکات و حکمت‌هایی که خداوند متعال در اوایل همین سوره راجع به پیامبرش و وحی فرمود:

«مَا صَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»

(النجم - ۵ تا ۸)

ترجمه: که هرگز همنشین و دوست شما (کسی که با شما صحبت می‌کند - محمد) نه عمداً از صراط مستقیم منحرف شده، و نه به خطا و سهو * و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید به جز وحی‌ای که به وی می‌شود نمی‌باشد * اسراری است که جبرئیل شدید القوی به وی آموخته است.

گویا این آیات مستقیم پاسخ همین افتراهاست. حال چرا اصل وحی را که می‌فرماید: او حتی از روی سهو هم خطا نمی‌کند و به جز وحی نیز کلامی به زبان نمی‌آورد را توجه نمی‌کنند، اما به یک داستان ساختگی راجع به همین وحی و همین آیات و همین سوره استناد می‌کنند؟!

این‌ها که می‌دانند حضرت محمد مصطفی^(ص)، حتی قبل از این که پیامبر شود، در ایمان به خداوند متعال موحد و مؤمن بود و به بت‌ها و از جمله لات و هول و عزی کفر می‌ورزید، پس چه شد که می‌گویند: پس از پیامبری و در حین دریافت وحی، ناگاه کلمات شیطانی را به زبان آورد و تعظیم و سجده هم کرد و چرا پس از این خطا استغفار نکرد و چرا ... پس عصمت چه می‌شود؟! چرا نمی‌گویند که اصل صورت مسئله غلط و افترا است؟!

مگر پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع) برای این که جلوی این گونه جعلیات و خرافات و اسرائیلیاتی که وارد اسلام می‌کنند را بگیرند، نفرمودند: اگر از ما حدیثی برای شما نقل شد که با عقل و قرآن مطابقت نداشت، نپذیرید و آن را به سینه‌ی دیوار بکوبید؟

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۲ (قم): مدت حکومت حضرت مهدی (عج) چند سال است، می‌گویند ۷ سال! آیا حکومت مدت‌ها پس از ظهور است؟ پس از ایشان چه می‌شود؟

X-shobhe: در مورد مدت حکومت حضرت صاحب، حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، در روایات از ۷ سال تا ۷۰ سال یا بیشتر بیان شده است و معلوم است که پاسخ‌ها به تناسب سؤالاتی است که آن‌ها در اختیار ما نیست. اما بدیهی است که این مدت کوتاه نخواهد بود. چرا که بیش از هزار سال دعای منتظران مبنی بر «و تمتعه فیها طویلاً» بدون عنایت خداوند و استجاب نخواهد ماند.

اما این حکومت، پس از سالیانی دعوت و حتی جنگ و خونریزی استقرار می‌یابد، چرا که اگرچه بسیاری از مردم در همان بدو ظهور و سپس فوج فوج گروه‌های دیگر به ایشان می‌گروند، اما هیچ یک از حکومت‌های جبار و قدرت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی که از آن به استکبار جهانی یاد می‌کنیم، زیر بار نخواهند رفت و تا می‌توانند به فتنه و جنگ و مقابله ادامه می‌دهند تا این که در نهایت کشته یا تسلیم می‌شوند. برای درک بهتر می‌توانیم به همین انقلاب و برپایی حکومت اسلامی در ایران توجه کنیم که به رغم استقرار و ثبات کافی، هنوز مورد غضب دشمنان، از جمله «استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل» است و آن‌ها نیز از هیچ فتنه و توطئه‌ای برای براندازی این حکومت کوتاهی نمی‌کنند. در آن زمان نیز چنین خواهد بود.

پس از استقرار و سالیان دراز حکومت، ایشان در یک توطئه‌ی تروریستی (مانند اجدادشان) به شهادت می‌رسند و پس از ایشان حکومت توسط معصومی که در زمان حیات ایشان رجعت یافته است اداره می‌گردد و همین‌طور در تداوم معصومین دیگری که رجعت می‌یابند حکومت خواهند کرد.

در زمان ایشان نیز به هنگام قیام، حضرت مسیح (ع) رجعت می‌یابند و همچنین بسیاری از مؤمنین و شهدای دیگر [البته اگر خودشان بخواهند] رجعت می‌یابند. چنانچه در دعای عهد از خداوند می‌خواهیم که «اگر بین ما و ظهور ایشان، مرگ رخ داد، ما را در زمان ظهور رجعت دهد تا یاریش نماییم».

تذکر این نکته لازم است که نه تنها معصوم فقط به دست معصوم (ع) غسل و کفن و تدفین می‌گردد، پس حتماً قبل از شهادت ایشان معصوم دیگری رجعت یافته است، بلکه تا انسانی روی زمین هست، حجت خدا هم برای او هست و محال است که حتی یک لحظه کسی بدون امام و حجت در روی زمین باقی بماند. لذا در روایت نیز قید شده است که آخرین کسی که از دنیا می‌رود «معصوم» است. و نیز تأکید شده است که اگر روی زمین فقط دو نفر باشند، حتماً یکی از آن‌ها بر دیگری امام است و آخرین آن‌ها که از دنیا می‌رود، همان امام معصوم است. پس برخی از معصومین (ع) رجعت و حکومت خواهند نمود و در آخر نیز با رفتن یک معصوم [شاید پیامبر اکرم (ص) و یا یکی دیگر از معصومین (ع)] به عنوان آخرین انسان بازمانده روی زمین، حیات دنیوی به پایان رسیده و قیامت بر پا می‌گردد.

شبهه ۱۴ (تهران): مسئله‌ی علم خدا و عدم تناقض آن با «اختیار» آدمی در عمل برای من حل نمی‌شود؟

X-shobhe: این مشکل در ذهن از آنجا نشأت می‌گیرد که معمولاً ذهن، خداوند متعال و علمش را مرکب و محدود فرض می‌کند و سپس به تجزیه و تحلیل چگونگی تعلق آن می‌پردازد.

ایراد نخست در این است که ذهن چون ابتدا قیاس به خود می‌کند، خدا را چیزی و علمش را چیز دیگری فرض می‌کند و سپس می‌پرسد: آیا علم خدا به این یا آن هم تعلق دارد یا خیر؟ و برای خود پاسخی می‌یابد و به تناسب آن پاسخ یا سؤالات و شبهات فراوانی مواجه می‌گردد. در حالی که علم حق تعالی مانند سمع و بصرش، عین ذات اوست. این ذات است که علیم، حکیم، سمیع، بصیر، حی، قادر و ... است. حق تعالی کمال مطلق است و کمال مطلق یعنی هستی مطلق و هستی مطلق یعنی از هر گونه نقص و نیستی منزّه است. پس جهل نیز که همان «نبود علم» است به او راه ندارد. پس ذات علیم است و علم ذاتی است. لذا وقتی هر چه هستی می‌یابد «تجلی ذات» است، یعنی تجلی همان علم اوست و محدود هم نیست و تعلق علم ذات به افعال نیز در قالب «علم فعلی» مسجل می‌گردد.

ایراد دوم در این است که ذهن آدمی ابتدا و ناخودآگاه علم خدا را محدود به بروز و ظهور یک فعل می‌کند - مثلاً آیا خدا می‌دانست که فلانی امشب نماز خواهند خواند یا شراب خواهد خورد یا ... - وقتی علم خدا محدود به ظهور حادثه (فعل) شد، آن وقت این سؤالات یا شبهات عدیده در ذهن پدید می‌آید و می‌گوید: می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست - گر می‌خورم علم خدا جهل بود

در حالی که علم خدا محدود نیست و فقط به ظهور فعل و حادثه تعلق نمی‌گیرد، بلکه اراده‌ی فرد در عمل به آن فعل نیز در قلمروی علم خداست. یعنی خداوند می‌داند که فرد، از این اراده و اختیاری که به او داده شده است، چگونه استفاده خواهد کرد و فلان عمل را انجام خواهد داد یا خیر؟

اگرچه هیچ مثالی در این مبحث پاسخگو نیست، اما برای تقریب ذهن، بدین می‌ماند که پدری آنقدر به صفات، روحیات، توانمندی‌ها، انگیزه‌ها ... و سایر شرایط فرزند و محیط او آگاه باشد که بداند اگر سرمایه‌ای در اختیار او قرار دهد، او با آن فلان کسب را به راه خواهد انداخت و یا همه را دود خواهد کرد و یا ... و اتفاقاً وقتی این سرمایه را به او داد، او عین همان علم پدر را انجام دهد. حال آیا علم پدر، اختیار پسر را سلب کرده و او را مجبور به آن فعل ساخته است؟ یا علم پدر هم به انگیزه و اراده و هم به فعل فرزند احاطه داشته است؟

یا مثلاً پزشک حاذقی آنقدر به بیمار و بیماری‌اش احاطه‌ی علمی داشته باشد که به او بگوید: من می‌دانم که وجود این غده‌ی کوچک تو را نگران کرده است. و می‌دانم که آن فقط غده‌ی چربی است و می‌دانم که با این پرهیز یا دارو آب شده و از بین می‌رود و با شناختی که از تو دارم، می‌دانم که تو حتماً این دارو یا پرهیز را رعایت کرده و خوب می‌شوی. و بیمار هم رعایت کند و خوب شود. حال آیا علم پزشک غده را مجبور به آب شدن یا بیمار را مجبور به رعایت کرده است؟

عالم همه براساس «علم» بنا شده است و قاعده‌ی علت و معلول معین و مشخص در همه جا ساری و جاری است که اگر نبود حتی یک موضوع علمی نیز قابل کشف نبود. اگر یک برج چند ده طبقه را با اشراف علمی به قواعد فیزیکی و معماری، با قرار دادن چند بمب کوچک در نقاط متفاوت، به آن جهتی که می‌خواهند فرو می‌ریزند، به خاطر همین قاعده‌ی کلی علت و معلول و احاطه‌ی علمی عالم (مهندس) به آن قوانین است و در عین حال برج به خاطر علم مهندس فرو نمی‌ریزد.

دقت شود که عالم هستی، تجلی علم، حکمت، قدرت و سایر اسماء حق تعالی است. لذا هیچ چیزی تصادفی به وجود نیامده و نمی‌آید. بلکه هر پدیده‌ای علتی دارد که در انتها علت پیدایش هر چیزی خداوند متعال است. لذا حق تعالی که علت‌العلل است، به همه معلول‌ها احاطه‌ی علمی دارد.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این موضوع بیان بسیار مشخص و ژرفی دارند:

«جواب این است که تعلق علم ازلی خدا به افعال انسان‌ها و تحقق معلوم‌های او در خارج و وقوع همه چیز برابر علم سابق پروردگار، حق است، لیکن با این توضیح که خداوند در ازل علم دارد فلان شخص در آینده با اراده‌ی خود فلان کار را انجام خواهد داد یا با اختیار خود آن را ترک خواهد کرد. خدا به همه‌ی کارها، با حفظ مبادی و علل آن‌ها آگاه است و از ازل می‌داند فلان خاک روی عسل و عوامل طبیعی، «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن». یا فلان حیوان روی میل طبیعی و غریزی، فلان کار را انجام می‌دهد و فلان انسان با اراده‌ی خود راه خیر را طی می‌کند و سعید می‌شود و دیگری با انتخاب خود راه تباهی را پیش می‌گیرد و شقی می‌گردد.

پس تنها فعل انسان معلوم خدا نیست، بلکه فعل او همراه با مبادی تحقق آن معلوم خداست و علم ازلی خدا موجب جبر نمی‌شود، چنانچه خداوند درباره‌ی افعال خود، علم ازلی دارد و اختیار او محفوظ است.» (تفسیر موضوعی قرآن کریم: توحید در قرآن، ج ۱، ص ۲۲۶)

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۵ (تهران): موسوی «نهضت سبز» خود را نقطه‌ی عطف خوانده و نه انقلاب تونس را. شبکه‌ی تلویزیونی VOA نیز مسابقه‌ای طرح کرده که آیا قیام مردم تونس و مصر شبیه قیام مردم ایران در سال ۵۷ است یا نهضت سبز موسوی؟ پاسخ چیست؟

X-shobhe: اگرچه میرحسین موسوی دلش خواسته چنان تصور کند و چنین اظهار نماید، اما واقعیات بنا به دلخواه ایشان تفسیر نمی‌گردد و دلیلی نیست که چون او چنین گفته، چنین هم باشد. بلکه در خصوص اظهارات او یا باید اذعان نمود که یا از کمترین «اطلاعات» و نیز «عقل سیاسی» برخوردار نمی‌باشد، و یا آن که با عمد و قصد می‌خواهد از هر جریانی به نفع فتنه‌ی خود سوء استفاده نماید.

در هر حال، انقلاب مردم تونس هیچ شباهتی به «فتنه‌ی سبز» ندارد، اما وجه تمایزهای بسیار اساسی و تعیین کننده‌ای دارد که ذیلاً به اهم برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- مردم تونس و مصر به قصد استقرار نظام سیاسی و حکومت اسلام قیام کرده‌اند، اما جریان به اصطلاح سبز، برای اسقاط و براندازی نظام اسلامی ایجاد شد. لذا بالتبع تفاوت‌های ذیل نیز پدیدار گردید:

- رهبران انقلاب تونس و مصر با نظام، دولت و ...، مخالف بودند و با اذعان صریح به ضدیت با آن‌ها به میدان آمدند، اما رهبران فتنه در ایران، با اذعان به قبول داشتن نظام، التزام عملی به قانونی اساسی کشور و نیز به نام کاندیدای ریاست جمهوری همین نظام و ... به میدان آمدند. اما قصد براندازی داشتند! که در اصطلاح سیاسی به این حرکت، توطئه‌ی منافقانه برعلیه حکومت و ملت اطلاق می‌گردد.

- در قیام و انقلاب مردم تونس و مصر، مردم و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی با هم متحد شدند، اما در فتنه‌ی مزبور قدرت مدارها، رانت‌خوارها، گروهک‌ها، تروریست‌ها، بهایی‌ها و مفسدین با هم متحد شدند.

- لذا آنچه در تونس و مصر رخ داده می‌دهد «قیام» نامیده می‌شود و آنچه در ماجرای «فتنه» رخ داد، یک «شورش» نامیده می‌شود. لذا ماهیت حرکت آن‌ها «انقلابی» است، اما ماهیت حرکت این‌ها «آنارشستی» بود.

- انقلاب تونس و مصر به شدت موجب نگرانی و ناراحتی استکبار جهانی [آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، اسرائیل و صهیونیسم بین الملل] گردیده است، اما «فتنه‌ی سبز» به شدت موجب امیدواری، خوشحالی و جسارت بیشتر آنان برعلیه کشور گردید.

- قیام مردم تونس و مصر از اذهان عمومی برخاسته و از مطالبات مردم مسلمان و بالتبع اسلام‌خواه، الهام و خط می‌گیرد، اما فتنه‌ی سبز، برخاسته از توقعات یک عده زیاده خواه بود برخاست و از بیگانگان [اعم از حکومت‌ها، سازمان‌ها، رسانه‌ها و ...] خط می‌گرفت.

- شعار و نماد مردم تونس و مصر «الله اکبر - لا اله الا الله» است، اما شعار و نماد آن فتنه، فقط یک رنگ به نام «سبز» بود(!؟)

(دقت شود که رنگ‌ها هیچ تفاوت یا ارجحیتی نسبت به یکدیگر ندارند، مگر آن که نمادی باشند و مفهومی را منتقل کنند. لذا اگر مفهوم بین‌المللی «کودتاهای رنگین» یا به اصطلاح دیگرش «مخلمی» را از این رنگ برداریم، مفهومی جز حماقت ندارد. مگر می‌شود که عده‌ای را بی‌دلیل به طرفداری یک «رنگ» دعوت نمود؟!)

- در تونس و مصر مردم برعلیه رژیم حاکم وابسته به آمریکا قیام کرده‌اند، اما در ماجرای «فتنه»، عده‌ای وابسته به بیگانه، به نام همین حکومت اسلامی به میدان آمدند، طرفداران خود را تهییج کردند و عده‌ای از ارادل و لشوش را برای آشوبگری به صورت مزدور استخدام کردند و در تظاهرات روز قدس، بعد از ظهر عاشورا و ... برعلیه خواست عمومی مردم و نفع بیگانگان تظاهرات کردند.
- در آنجا مردم برای آزادی در رجوع به قرآن و اجرای احکام فردی اسلام مثل نماز، حجاب و ... قیام کردند، اما در ماجرای فتنه نمایشگاهی از مخالفت با احکام و ارزش‌های اسلامی برپا شد.
- در خاتمه این که همه‌ی حرکت‌های مردم تونس و مصر در این قیام به ضرر منافع صهیونیسم بین‌الملل است، اما در آن فتنه، حتی شعارهای زبانی نیز صریحاً به نفع آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم بود.

ملاحظه: نظر به این که آنچه از تفاوت‌ها ذکر شد، مستند به حوادثی است که همه‌ی مردم به چشم دیدند و در ضمن امثال: اوپاما (آمریکا)، کوردن و بلر (انگلیس)، مرکل (آلمان)، سارکوزی (فرانسه)، نتانیاهو (اسرائیل)، مریم رجوی (منافقین)، آشوبگران مزدور بازداشت شده (ارادل و لشوش)، مفسدین فراری (اعم از سرمایه‌داران، جاسوسان، رقاچه‌ها و ...) مستقیم حمایت خود را اعلام کردند، معلوم می‌شود که به اصطلاح «فتنه‌ی سبز» نه تنها هیچ وجه تشابهی با انقلاب و قیام مردم تونس و مصر ندارد، بلکه در تضاد کامل است. و البته شباهت‌های بسیاری در اهداف، ماهیت، مردمی بودن و ... با انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ دارد (البته نه این که منطبق باشد، بلکه شباهت‌های بسیاری دارد) و اطلاعیه‌ی آن سردمدار فتنه (البته داخلی) و نیز کنار یکدیگر قرار دادن عکس‌ها در سایت‌های دیگر، و حرکت‌های تبلیغاتی شبکه‌ای چون VOA فقط یک حرکت تبلیغاتی جهت عوام فریبی است. البته همراهی رسانه‌های بیگانه و سایت‌های مزدور در تصویرسازی برای این اطلاعیه و ادعاها نیز دلیل دیگری بر هم هدفی و خط گرفتن از یک مرکز است.

شبهه ۱۶ (کانادا): در منابع اسلامی می‌خوانیم که خدا انسان، طاووس یا ... را خلق نمود، گویی که برای هر کدام فکری کرده و سپس آن را خلق کرده است، در حالی که علم ثابت کرده که جهان از انفجار اولیه و تکامل تدریجی به وجود آمده است...، لطفاً علمی پاسخ دهید.

X-shobhe: قبل از ورود به بحث از زوایای مختلف، لازم است به چند نکته‌ی مهم که خود بخشی از پاسخ نیز قلمداد می‌گردد توجه نماییم:

الف - اثبات این که جهان از انفجار بزرگ اولیه «بیگ بنگ» به وجود آمده، یا هر موجودی دفعتاً به عنوان یک ماهیت مستقل و کامل به وجود آمده، یا تصادف اولیه و سپس تصادفات بعدی صورت پذیرفته و ...، هیچ کدام دلیلی بر نفی وجود خداوند متعال و منافی اصل توحید نیست.

ب - قرآن کریم نیز نه تنها هیچ کجا به خلق دفعی یک موجود «غیر از صادر اول که توضیح داده خواهد شد» اشاره‌ای ننموده است، بلکه عالم خلق را عالم تدریج معرفی نموده است. پس نظریه‌ی تکامل حرف جدیدی نیست و اگر قرآن کریم و معارف اسلامی را با درایت و نه با لجاجت مورد مطالعه قرار می‌داد، بسیار پیش از این‌ها به تدریجی بودن عالم خلقت پی‌می‌برد. چنانچه فرمود: از خاک، انسان را خلق کردم. و چگونگی تغییر و تحول تا پدید آمدن انسان را از نطفه‌ای آغاز نمود که از خون به وجود می‌آید، سپس مراحل علقه (خون بسته)، مضغه (چیزی مانند گوشت له شده)، عظام (استخوان)، لحم (گوشت) و ... را پشت سر می‌گذارد و در آخر نیز خلقتی دیگر (یعنی مادی نیست) در او ایجاد شده و روح حیات در او دمیده می‌شود.

ج - فرضیه یا نظریه انفجار بزرگ «بیگ بنگ»، به عنوان آغاز پیدایش، هنوز به اثبات نرسیده است و اگر به اثبات نیز برسد، در خصوص آغاز پیدایش عالم ماده است و در عین حال منافاتی با «توحید» ندارد.

باید دقت نماییم که اگر مقصود این نظریه، چگونگی آغاز خلقت و به ویژه آغاز خلقت جهان مادی باشد، می‌تواند صحیح باشد، اما اگر منظور آغاز «هستی» به معنای مطلق آن است، یعنی «هیچ چیزی وجود نداشته و سپس یک انفجاری رخ داده و هستی پیدایش یافته است»، نظریه‌ای است که به بطلان آن در خودش وجود دارد. چرا که در عدم انفجاری پدیدار نمی‌گردد و عدم با عدم تصادف نمی‌کند. بالاخره چیزی باید باشد که به ناگاه منفجر شده و حرارت را به وجود آورد و از آن انرژی پدید آید و از آن کوارت‌ها و سپس اتم‌ها پدید آیند و ...، تا مبدل به سیارات شوند و آن‌ها از هم دور شده و میدان‌های مغناطیسی پدید آید. پس فرض پیدایش «هستی» از «نیستی» اساساً مردود است. به هر شکلی که تصور شود و هیچ نمونه‌ای هم نداشته و نخواهد داشت که به عنوان «دلیل» ارائه شود.

د - اما اگر منظور از انفجار اولیه، یا پدید آمدن نوری که همه چیز به واسطه‌ی نور «وجود» او وجود یافته باشند، الزاماً یک پدیده‌ی مادی نباشد، اسلام نیز غیر از این چیزی نفرموده است. خدا بود و هیچ چیز دیگری نبود و آفرینش را آغاز نمود، بدون هیچ وسیله، ابزار یا الگوی قبلی ... (نهج‌البلاغه، خ ۱)

پس تا این اینجا نتیجه گرفتیم که باید خلق اولی وجود داشته باشد. ماده‌گراها نیز به جز این نمی‌گویند. آن‌ها نیز مدعی هستند که خلق اولی به وجود آمد و سپس تکثیر یافت. منتهی چون نمی‌خواهند به خالق همان خلق اول اذعان کنند، نظریه انفجار در عدم یا تصادف عدم با عدم را مطرح کرده‌اند که مردود است. عالم هستی در نظر آنان مانند یک کتاب بدون جلد، اول و آخر ندارد. اما در عین حال محصول همان انفجار را یک نور می‌دانند که از آن به انرژی یا حرارت نیز توصیف می‌کنند.

از پیامبر اکرم^(ص) نیز در خصوص خلق اول [که به آن صادر اول نیز اطلاق می‌شوند] سؤال کردند، فرمود: «اول ما خلق الله نوری»، اول چیزی که خدا خلق کرد، نور (وجود) من بود. یعنی «مخلوق کامل».

ه - عمده‌ی خطاهای بشر در شناخت خداوند متعال از آنجا ناشی می‌شود که می‌خواهد او را نیز مانند دیگر موجودات «تصور» کند! و چون به تصور نمی‌آید، او را موجودی مانند دیگر موجودات، منتها بزرگ‌تر و قدرتمندتر فرض می‌کند و سپس دچار همین اشکالات می‌شود و دستیابی به کمترین کشف علمی یا حتی نظریه‌ای بی‌ثبات، موجب شک و تردیدش می‌گردد.

خداوند متعال، «هستی مطلق» و «کمال مطلق» است و بدیهی است که «هستی یا کمال مطلق» هیچ گونه قید، حد، تشبیه، توصیف، تمثیل و دوئیت بر نمی‌دارد، چرا که همه این‌ها از مشخصات وجود محدود و ناقص است.

و - اصل «هستی» برای کسی قابل انکار یا تکذیب نیست و چنانچه بیان شد، هستی محدود و ناقص و تکثیر پذیر نیست، پس «هستی مطلق - خدا» قابل انکار نیست و کشف چگونگی خلقت نیز نفی وجود خالق را نمی‌نماید. لذا اوست که تجلی می‌کند و به عدم هستی می‌بخشد.

اولین پیدایش را «خلق اول» یا «صادر اول» می‌گویند. او بدون واسطه به وجود آمده است. لذا تجلی مستقیم هستی است و به همین دلیل «خلق کامل» است. یعنی همان «نور اول»، مابقی مخلوقات نیز تجلی حق تعالی (هستی مطلق) هستند، منتهی به واسطه‌ی نور اول. مثل انعکاس نور در یک آینه و از آن به آینه‌ای دیگر و

این همان «نور اول» است که ماده‌گراها نیز به ناچار بر وجودش و اول بودنش اقرار و اذعان کردند. منتهی چون نمی‌خواهند قدم از عرصه‌ی ماده بیرون بگذارند، به فرضیه‌هایی چون «انفجار اولیه» ای که بی‌بنیاد و اصل است و معلوم نیست از کجا و چگونه پدید آمد متوسل شده‌اند.

ز - اگر در معارف اسلامی بیان شده که خداوند متعال موجودات عالم را خلق کرده است، بدین معنا نیست که آن‌ها را دفعتاً و بدون تدریج خلق کرده باشد، بلکه بدین معناست که ذهن گمان نکند که یا اصلاً خدایی نیست و یا اگر هست، یک بار همان «نور اول»، (صرف نظر از مصدقش که چه بوده) را خلق کرده و بعد کنار کشیده و بقیه‌ی امور خلقت به صورت خودکار «اتوماتیک» صورت می‌پذیرد. خیر. بلکه هر تغییر و تحولی به مثابه‌ی خلق جدید است که مستلزم حیات بخشی از سوی غیر است و ملکوت هر چیزی به دست اوست.



شبهه ۱۷ (اهواز): می‌گویند: مگر امام حسین^(ع) به حضرت زینب^(ع) نفرمود که برای من گریه و شیون منما. حال درست است که ما پس از ۱۳۰۰ سال در عزای ایشان بگرییم؟

X-shobhe: بدیهی است که دشمنان اسلام و به ویژه تشیع، اصلاً نگران گریه و خنده‌ی ما نیستند و برایشان هیچ فرقی نمی‌کند که ما در عزای کشته‌های خردسال تا سالخورده‌ی معاصرمان در ایران، عراق، فلسطین، لبنان و نوار غزه بگرییم یا بر ظلمی که به امامان در ۱۳۰۰ سال پیش رفته است، بلکه آن‌ها نگران شادی و اندوهی از ما هستند که اذهان و قلوب خودمان و دیگران را بیدار کند و منافع آن‌ها را به خطر بیندازد و از گریه بر مصیبت سیدالشهداء^(علیه‌السلام) و یاران با وفای او نیز به همین دلیل ناراحت و نگران هستند.

اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - امام حسین^(ع) اصلاً به کسی نفرمود که در مصیبت من گریه نکن. چه رسد به حضرت زینب^(علیها‌السلام). بلکه حتی وقتی صدای گریه و شیون فرزندان را شنید، به آن‌ها فرمود: «شما این اطفال و زنان را آرام کنید که گریه‌های زیادی در پیش دارند» و خود نیز در شهادت عزیزانش گریه می‌نمود. امام^(ع) در یک فراز فرمود: «... یا اختاه، یا ام کلثوم، یا فاطمه، یا رباب! انظرن اذا قتلت فلا تسقن علی جیباً و لا تخمشن وجهاً و لا تقلن هجرأ».

یعنی: «ای خواهرم! ای ام کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! هنگامی که به قتل می‌رسم، گریبان چاک نکنید، صورت نخرشید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید».

در فراز دیگری نیز به هنگام وداع می‌فرماید: «... فلا تشکوا و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص من قدرکم».

یعنی: هنگام دیدن این مصیبت، شکایت نکنید و با زبانتان چیزی نگویید که از قدر منزلتان بکاهد. پس می‌بینیم که امام^(ع) ضمن تسلی دادن به خانواده‌اش، به آن‌ها توصیه می‌نماید که بی‌تاب نشوید، گریبان چاک نکنید، صورت نخرشید، از خدا شاکی نشوید و چیزی نگویید که شایسته شما نیست و یا از مقام و منزلت شما می‌کاهد. توصیه می‌نماید که نه اجر خود را ذایل کنند و نه در آن معرکه با بی‌تابی سبب شادی دشمن گردند. و هیچ نفرمودند که گریه نکنید.

ب - امام حسین^(علیه‌السلام)، «قتیل العبرات» است، یعنی کشته‌ی اشک‌ها. منظور آن نیست که ایشان مظلومانه به قتل رسیدند تا عده‌ای گریه کنند. بلکه با شکسته شدن دل به یاد و خاطر ایشان، زنگ قلب پاک شود، پرده‌های کدر حب و اشتغال به دنیا کنار رود، انسان بیدار شود و برای مبارزه با ظلم، با تاسی به امامش به راه بیافتد.

ج - بدیهی است که این «گریه‌ی انسان‌ساز»، یاد و خاطره‌ی عاشورا را زنده نگه می‌دارد - عشق و محبت به حسین^(ع) را هم بروز می‌دهد و زیاد می‌کند - ذهن را بیدار و قلب را متوجه و پاک می‌کند - عواطف را نیز به حرکت می‌اندازد و شناخت و بغض نسبت به دشمن را افزایش می‌دهد و خلاصه آن که زمینه را برای بیداری و مبارزه با ظلم آماده می‌نماید و همین اثر است که دشمن را از گریه‌ها فراری داده و بیزار می‌کند. لذا به هر دری می‌زنند تا آن را بی‌فایده و عبث جلوه دهند و البته هرگز موفق نخواهند شد.

د - برای آن که جوانان عزیز نیز گمان نکنند که این شبهه‌ها جدید مطرح شده، و بدانند که از همان اول انقلاب یک عده راه افتادند که «چرا باید عزاداری کرد، چرا باید برای امام حسین گریه کرد»، فرازی از سخنان حضرت امام خمینی^(ره) در همین موضوع ایفاد می‌گردد:

«امام حسین با عده‌ی کم همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید، در هر جا، این «نه» محفوظ بماند. و این مجالس که هستش، مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد.

بچه‌ها و جوانان ما خیال نکنند که مسئله، مسئله‌ی «ملت گریه» است! این را دیگران القاء کرده‌اند به شما که بگویید «ملت گریه». اون‌ها از همین گریه‌ها می‌ترسند. این گریه، گریه‌ایست که گریه بر مظلوم است. فریاد مقابل ظالم است. دسته‌هایی که بیرون می‌آیند، مقابل ظالم هستند، قیام کرده‌اند. این‌ها شعار مذهبی ما است که باید حفظ بشود. این‌ها یک شعار سیاسی است که باید حفظ بشود.

بازیتان ندهند این قلم‌فرسوها! بازیتان ندهند این اشخاصی که با اسمای مختلف و با مرام‌های انحرافی می‌خواهند همه چیزمان را از دستمان بگیرند و این‌ها می‌بینند که این مجالس، مجالس روضه، ذکر مصائب مظلوم و ذکر جنایات ظالم، در هر عصری مقابل ظالم قرار می‌دهد.» (صحیفه امام؛ ج ۱۰، ص ۳۱۵)

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۸ (تهران): مگر در قرآن کریم نفرموده که حضرت محمد^(ص) پدر هیچ یک از مردان شما نیست، پس چرا به ائمه اطهار^(ع) «یابن رسول الله» می‌گوییم؟

X-shobhe: آیه مبارکه به شرح ذیل است:

«ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»
(الأحزاب - ۴۰)

ترجمه: محمد [ص] پدر هیچ يك از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده خداست و خاتم پیامبران است و خدا به همه چیز داناست.

جهت درک بهتر مفهوم و مقصود فرازهای آیه که پاسخ سؤال فوق نیز می‌باشد، لازم است در نکات ذیل تأمل گردد:

الف - در اصل بخش اول آیه پاسخ کسانی است که به ایشان معترض شده بودند که چرا با همسر مطلقه‌ی پسر خوانده‌اش ازدواج کرده است و این مثل این است که انسان با عروس خود ازدواج کند. آیه پاسخ می‌دهد که در اسلام «پسرخواندگی» وجود ندارد و اگر کسی به کسی مثل پدر محبت کرد و یا حتی او را «پسر» خواند، دلیل نمی‌شود که رابطه‌ای تکوینی و صلبی بین آن‌ها برقرار شود و احکام شرعی مربوطه بر آن‌ها جاری گردد.

ب - آیه‌ی مبارکه نفرموده است که ایشان پدر هیچ کس نیست، بلکه فرموده: «پدر هیچ یک از مردان شما نیست». یعنی کسی به خود نسبت فرزندى و به ایشان نسبت پدرى برای خود ندهد.

ج - از ادامه‌ی آیه چنین برمی‌آید که عده‌ای سعی داشتند ایشان را «پدر» خطاب کنند. مثل پدر روحانی، پدر معنوی و چنانچه شاهدیم منافقین نیز در دوره‌ی معاصر برای این که از سوئی خود را به مرحوم آیت‌الله طالقانی متصل نشان دهند و از سوی دیگر زیر بار مسائل اعتقادی و احکام شرعی یک مجتهد نروند، به ایشان «پدر طالقانی» می‌گفتند. آیه مبارکه می‌فرماید: خیر. ایشان پدر نیست. بلکه هم رسول الله است و هم ختم کننده‌ی انبیای الهی. یعنی: این الفاظ به هیچ وجه توجیهی برای نافرمانی شما نیست و باید از او اطاعت کنید و آن هم اطاعت یک پیرو از رسول الله^(ص)، نه اطاعت یک پسر از پدر.

د - اگر فقط بخواهیم به ظاهر آیه بسنده کنیم و به همین روابط صلبی بین خود نیز استدلال کنیم، آیه فرموده است که «پدر هیچ یک از مردان شما نیست»، اما ایشان پدر حضرت فاطمه^(علیها السلام) هستند و طبعاً پدر بزرگ همه‌ی اولاد علی و فاطمه^(ع) می‌شوند و همان گونه که اطلاق «پدر بزرگ» بر ایشان جایز است، اطلاق «یابن رسول الله» بر اولاد دختری ایشان نیز جایز است.

ه - توجه به یک نکته‌ی مهم در جنگ روانی (تبلیغاتی):

دقت شود که جایگاه القابی چون «امیرالمؤمنین»، «خلیفة الله»، «خلیفة الرسول»، که به هر کسی و از جمله معاویه و یزید و امثالهم در طول تاریخ نسبت داده‌اند، به مراتب بالاتر از جایگاه و لقب «یابن الرسول الله» می‌باشد، چرا که هر کسی ممکن است از اولاد [نسل] ایشان بشود (مثل هر کسی که سید است)، اما هر کسی نمی‌تواند در مقام واقعی خلیفة اللهی و امیرالمؤمنینی قرار گیرد. اما هیچ کس سؤال نمی‌کند

که چرا به آن ظالمها و غاصبها «امیرالمؤمنین» اطلاق می‌کردند، بلکه فقط در ذهن ما و شما القا می‌کنند که چرا به اهل بیت^(ع)، فرزند رسول خدا می‌گوییم؟! چرا که می‌خواهند ذکر این قرابت را مانند ذکر مباحث دیگری چون «عصمت»، «مظلومیت» و ... را از میان بردارند. [البته منظور این نیست که هر کس چنین سؤالی مطرح کرد، لابد غرض سوئی دارد. خیر، بلکه طراحان ناشناخته‌ی اصلی و فرافکنان در سایت‌ها و ...، که خود پاسخ را هم می‌دانند، چنین اغراضی داشته و چنین اهدافی را تعقیب می‌کنند].

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۹ (تهران): می‌گویند: مگر خواندن قرآن چه فایده‌ای دارد؟

X-shobhe: برای انجام هر کاری و رسیدن به هر هدفی، وسیله یا وسایلی وجود دارد. به عنوان مثال: خودرو، وسیله حمل و نقل است. هم می‌توان با آن مسافر حمل نمود و هم کالا و هم قاچاق و نیز مواد مخدر. هم می‌توان با آن زیارت و یا برای کسب حلال رفت و هم می‌توان به دنبال فسق و فجور رفت. می‌تواند ابزاری برای سهولت امور باشد و یا ابزاری برای فخر و مباهات و تکبر و رفتن به جهنم. قرآن کریم نیز برای تعلیم و هدایت بشر نازل شده است. پس استفاده از آن مانند استفاده از هر ابزار دیگری، بستگی به قصد، نیت و چگونگی استفاده‌ی مصرف کننده دارد. قرآن کریم می‌تواند وسیله‌ای برای هدایت و همچنین وسیله‌ای برای انحراف بیشتر باشد. چرا که فقط وسیله است و نه هدف. لذا اگر کسی خوب و درست استفاده کرد، هدایت می‌شود «هدیً للمتقین» و اگر کسی سوء استفاده کرد، با همین وسیله گمراه‌تر می‌گردد. چنانچه فرمود:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء - ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه از قرآن فرستیم شفا‌ی دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود.

البته نه تنها قرآن، بلکه هر نعمت دیگری همین‌گونه است. نعمات موجب رحمت و آسایش و گشایش کار مؤمنین و موجب ضلالت، گمراهی و گرفتاری بیشتر ظالمین و کافرین می‌گردد. پس اگر کسی دست کم، بدون غرض و مرض به قرآن رجوع نماید، بهترین بهره‌ها را از این اقیانوس بی‌کران علم می‌برد. دقت شود که چون انسان از خود هیچ ندارد، آنچه می‌شنود، می‌فهمد، می‌گوید و می‌پذیرد، همه سخن دیگران است، حال چه سخنی جامع‌تر، خوش‌تر، علمی‌تر، نورانی‌تر، صادق‌تر و هدایت کننده‌تر از سخن خداوند متعال است. آیا خوش‌تر نیست که گوش انسان به جای صداهای گوش‌خراش که دعوت به جهل و جهنم می‌کنند، کلام خدا را بشنود و به جای آن که صدای حیوانات یا خناسان از گلویش خارج شود، مانند یک نبی، کلام خدا را بازگو نماید و به جای فهم هر سخن بی‌منطق و غیر مفهومی که فقط از روی ظن و گمان (نظریه) بیان می‌گردد، حقایق کلام الهی را فهم نماید و به جای پذیرش هر اعوجاجی، دعوت حق را بپذیرد؟

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ» (فاطر - ۲۹)

ترجمه: کسانی که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم نهان و عیان انفاق می‌کنند به تجارتی که نابودی ندارد امیدوارند.

شبهه ۲۰ (اهواز): می گویند: مگر داخل کعبه مملو از «بت» نبود. پس علی (علیه السلام) در بتکده به دنیا آمد!

X-shobhe: کعبه اولین خانه‌ای است که خداوند آن را برای عبادت و هدایت همه‌ی انسان‌ها قرار داد، چنانچه می‌فرماید:

«إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَنَّاكَ وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران - ۹۶)

ترجمه: اولین خانه‌ی عبادتی که برای مردم بنا نهاده شد، آن خانه‌ای است که در مکه واقع است، خانه‌ای پر برکت که مایه هدایت همه عالمیان است.

پس کعبه هیچ‌گاه در طول تاریخ بتکده نبوده است. اما در دوره‌های متفاوتی، محیط و غلبه با کفار و بت پرست‌ها بود. در آن دوران نیز کعبه بتکده نشد، بلکه چون جای مقدسی برای عبادت خدا بود، برخی نمونه‌ای از بت‌های دست‌ساز خود را برای نزدیکی بیشتر به خدا در کعبه که خانه‌ی خدا بود آویزان می‌کردند. و هرگاه که شرایط متفاوت می‌شد، انبیاء، اولیا یا حتی مؤمنین سعی می‌کردند خانه‌ی خدا را از این آلودگی پاک کنند. چنانچه خداوند متعال به حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) دستور می‌دهد که مکان کعبه که ساختمانش در آن زمان خراب شده بود برود، ابتدا آن را از آلودگی شرک پاک و طاهر کند و سپس آن جا را آماده برای عبادت موحدین نماید.

«وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج - ۲۶)

ترجمه: و (ای پیامبر! یاد کن از) آنگاه که برای ابراهیم جای خانه کعبه را معین (و معین) ساختیم (و او خانه را تجدید بنا کرد و وحی فرستادیم به او) که هیچ چیز را (نه در وجود و نه در پرستش) با من شریک مساز، و خانه‌ی مرا برای طواف کنندگان و ایستادگان (برای نماز آن عهد) و رکوع کنندگان سجود کنندگان پاک کن. پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نیز پس از فتح مکه، خود ستون قرار می‌گیرد و به دست علی (علیه السلام) بت‌ها را از کعبه بیرون می‌ریزد تا همگان بفهمند که فقط با «دست ولایت» می‌شود دیندار بود و بت‌شکنی کرد و آن جا را برای عبادت موحدین از لوث وجود و آثار مشرکین پاک می‌نماید.

پس کعبه از همان اول که در خلقت بنا شد، به عنوان «بیت‌الله»، یعنی «خانه‌ی خدا» بوده است. چنانچه در خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام)، «بیتی» یعنی «خانه‌ی من» می‌فرماید.

فاطمه بنت اسد نیز که یکی از موحدین بود، به خاطر آن که کعبه همچنان «بیت‌الله» بود به آن جا می‌رود و اگر بتکده بود که به آن جا نمی‌رفت.

و خداوند حکیم نیز مقرر نمود تا حضرت علی (علیه السلام) در کعبه به دنیا بیاید، تا همه بفهمند که اگر قبله‌ی ملائکه، آدم به عنوان اشرف مخلوقات بود، قبله‌ی آدم و بنی آدم، سنگ نیست، بلکه زادگاه «ولایت» (انسان کامل) است و با ولایت‌پذیری انسان موحد می‌گردد.

شبهه ۲۱ (تهران): می‌گویند: مگر نفقه برای زحمات زن در خانه نیست؟ آیا نگهداری فرزند نیز از وظایف مادر است؟ پس اگر فرزند را به مهد سپرد و خود نیز در بیرون اشتغال داشت، آیا هنوز نفقه دارد و حقوق مرد ضایع نمی‌شود؟ آیا با تغییر شرایط زمان نباید احکام نیز تغییر یابد؟

X-shobhe: نفقه به هیچ وجه برای کارمزد زحمت زن در خانه [به عنوان کار فیزیکی] نیست، چرا که وقتی می‌فرماید «مرد حق ندارد به همسر خود کار بدهد» و وقتی می‌فرماید «زن می‌تواند حتی برای شیر دادن به فرزند اجرت دریافت نماید»، پس معلوم می‌شود که «نفقه» برای این نیست. بلکه نفقه برای نقش زن در کیان خانواده است و نقش زن (همسر) در خانه، کار کردن بدان معنایی که رایج است، نمی‌باشد. همه‌ی این مشکلات از آن جا ناشی می‌شود که تعاریف غربی جایگزین تعاریف عقلی و انسانی و حتی عاطفی می‌گردد و از آن جمله است تعریف «زن»، «مرد»، «کار» و

وقتی تعریف «کار» براساس اهداف و تعاریف سودجویانه در مکاتب بشری (اعم از کاپیتالیستی یا کمونیستی) فقط جنبه‌ی اقتصادی داشته باشد، بدیهی است که این کار فقط باید به صورت فیزیکی صورت پذیرد. مثل پخت و پز، نظافت، بچه‌داری به مفهوم پرستاری ظاهری و ...، اما در تعریف اسلامی و عقلی، حضور با قرار گرفتن درست در جایگاه و ایفای نقش انسانی و انجام وظایف محوله، خودش کاری است بزرگ‌تر از همه‌ی کارهای فیزیکی. لذا برپایی خانواده، حفظ کیان خانواده، صفا، صمیمیت، عشق، عفت، محبت، گذشت و ... که در کارهای مختلف تجلی می‌کند، خود کاری است متعالی‌تر، مؤثرتر و مفیدتر از کارهایی چون: کارمندی، تدریس، پزشکی، مهندسی، مدیریت و

نگهداری فرزند نیز فقط به شیر دادن یا تمیز کردن او و تغییر لباس‌های زیر و روی آن نیست که بگوییم اگر مادر این کار نکرد، یا بخش بیشتر آن را به «مهد» واگذار کرد، پس چرا دیگر نفقه بگیرد؟ چنانچه بیان شد، او حتی می‌تواند برای شیردادن، مزد بگیرد، چرا که تأمین تغذیه فرزند بر عهده‌ی پدر است. خواه شیر مادر یا شیر خشک یا شیر دایه‌ی اجیر شده.

بلکه زن مکلف است تا وقت، سرمایه وجودی و استعدادها و هنرهای ذاتی و اکتسابی خود را بگذارد و برای شوهر خود «همسری» و برای فرزند خود «مادری» کند، تا اولین و زیربنایی‌ترین کانون حیات بشری به عنوان «خانواده» شکل بگیرد و چون وقت او برای تلاش جهت کسب و امرار معاش گرفته می‌شود، نفقه‌اش بر شوهر واجب می‌گردد.

باید دقت کنیم که وقتی «زن» هر آنچه از خدمات در خانه و به عنوان همسر ارائه می‌دهد را می‌تواند به صورت مستقل و غیر همسری ارائه دهد، اما دیگر در آن شرایط نفقه‌ای بر مرد واجب نمی‌گردد، معلوم است که مسئله‌ی همسری، موضوعی متفاوت با کار است. زن می‌تواند با ازدواج موقت، ضمن ارضای خود، نیاز جنسی مرد را برآورده کند - به عنوان یک آشپز، غذای او را تأمین کند - به عنوان یک کارگر، خانه‌اش را نظافت نماید - به عنوان یک پرستار، فرزندش را نگهداری کند و در مقابل مزد دریافت دارد. اما در چنین مواضعی نه نفقه‌ی او بر مرد واجب می‌شود، نه از مرد ارث می‌برد، نه مادر فرزندان او می‌گردد، نه انفکاکش از خانه و خانواده مستلزم جاری شدن طلاق می‌شود و نه ارتباطش با اعضای خانواده در قالب حدود همسری می‌گنجد.

اما این که امروزه زنان در خارج از منزل کار می‌کنند، احکام خدا را تغییر نمی‌دهد. چرا که این کار او یا بدون رضایت همسر است که اولاً «حرام» است و ثانیاً بر شوهر است که تکلیف خود را با او معلوم کند و یا با رضایت همسر است. بدیهی است همسری که اجازه داده، از دو حال خارج نیست، یا احقاق حقوق خود،

فرزندان و خانواده را در این دیده و یا از برخی حقوق خود چشم پوشیده است. پس نیازی به تغییر احکام الهی نیست. چرا که هیچ کس «مجبور» نیست.

البته این «جابجایی فرهنگ»، امروزه به ضرر دختر خانم‌هایی که مایلند کار خارج از خانه داشته باشند نیز تمام شده است، چرا که بسیار دیده شده که مردان جوان، به دنبال همسری می‌گردند که در بیرون کار بهتری داشته باشد و بخشی از هزینه‌های خانه و خانواده که به گردن اوست را متقبل شود. و طبیعاً دید مرد در خواستگاری نسبت به زن دیگر کاسب‌کارانه خواهد بود.

مثلاً می‌گوید: ما هر دو بیرون کار می‌کنیم. پس تو نیز در اجاره، پرداخت قبوض، شهریه‌ی مهد یا مدرسه ... و یا سایر هزینه‌ها باید مشارکت نمایی. حال اگر این کار با توافق قلبی طرفین انجام پذیرد، ایرادی بر آن نیست، اما اگر کمترین تحمیلی باشد، کار خراب می‌شود. چرا که «زن» بدون اجازه حق کار در بیرون از خانه را ندارد و مرد نیز اگر اجازه داد، حقی در درآمد زن ندارد. حال آیا احکام باید تغییر یابد، یا فرهنگ‌ها و رفتارهای ما مطابق احکام الهی شود؟

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۲۲ (مشهد): منظور از این که می گویند: نباید در زمان غیبت حکومت تشکیل گردد چیست؟

X-shobhe: به طور کلی اشخاص یا جریان‌هایی که چنین تصویری از اسلام داشته و بیان می‌دارند، از دو گروه خارج نیستند:

الف - کسانی که هیچ اعتقادی به اسلام ندارند، بلکه کافر می‌باشند و فقط جهت ایجاد اعوجاج در اعتقادات مسلمین و انحراف آن‌ها از صراط مستقیم، با ماسک مسلمانی وارد شده و منافق‌وار برعلیه اسلام تلاش می‌کنند.

ب - کسانی که مسلمان هستند، اما نه تنها هیچ گونه اطلاعات جامعی از اسلام و قرآن کریم ندارند و ایمان و اعتقادشان بر اصول درستی از اسلام استوار نیست، بلکه گمان دارند که به جز آنان کسی اسلام را نمی‌شناسد!

به عنوان مثال برای گروه اول می‌توان تمامی مراکز ناتوی فرهنگی برعلیه جمهوری اسلامی ایران در سرتاسر دنیا، سازمان‌های صهیونیستی و پایگاه‌های اینترنتی یا رسانه‌ای که همت، شدت و سرمایه‌گذاری و هزینه کلان تلاش می‌کنند و البته در داخل نیز عده‌ای «عملی آماتور ظلمه» را به استثمار گرفته‌اند را اشاره نمود و برای گروه دوم نیز «انجمن حجتیه» و سایر هم‌اندیشان آن‌ها، مثال و نمونه‌ی بارزی است. تکلیف گروه اول مشخص است، اما از گروه دوم می‌پرسیم:

- آیا خداوند متعال بخش عظیمی از دین خود را تا ظهور حضرتش (ع) تعطیل نموده است؟! این دیگر چه جور دینی است؟!

- واقعاً چطور ممکن است بدون برخورداری از حکومتی اسلامی که تلاش داشته باشد احکام الهی «فقه» را جایگزین بایدها و نایدهای طواغیت نماید، احکام الهی را در عرصه‌ها و زمینه‌های متفاوت اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، حکومتی، جنگ، صلح و ...، به اجرا درآورد؟

- آیا آیاتی که مسلمان را به «یکفروا بالطاوت» و قیام برای برپایی عدل و قسط در فرد و جامعه می‌نماید و بالتبع دستور مقابله با هر گونه ظلم و فساد می‌دهد، تا ظهور حضرتش (ع) تعطیل است و مسلمانان هیچ وظیفه‌ای در این باره ندارند؟!

- آیا عقل و وحی قبول می‌کند که خداوند متعال ذلت بندگی و بردگی کفار، مشرکین و منافقین و ظالمین را بر بندگانش تحمیل کرده باشد و در راستای برپایی حکومت جهانی مهدی (ع) بر آن‌ها هیچ تکلیفی ننموده و هیچ توفعی جز تنبلی، یک گوشه نشستن و دعا خواندن نداشته باشد؟!

- خداوند متعال مگر نفرمود که از صفات و مشخصات تابعین دین حضرت محمد مصطفی (ص)، رحمت بین خود و شدت با کفار است و آیا این صفات را قبل صفاتی چون نماز، رکوع و سجده برنشمرده است؟ آیا تسلیم حکومت کفر و ظلم شدن، درست نقطه‌ی مقابل این صفت و مشخصه نیست:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ

اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ...» (الفتح - ۲۹)

ترجمه: محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می‌بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است ...

- آیا آیات فراوانی که در آن‌ها قید شده (برای مسلمانی) ولایت و تبعیت و اطاعت کفار، مشرکین، حتی اهل کتاب و ... را نپذیرید، فقط برای حضرت مهدی (ع) نازل شده و تا ظهور ایشان تعطیل شده

است؟ مگر خطاب این آیات به همه‌ی مؤمنین نیست و مگر نفرمود هر کس «ولایت» آن‌ها را بپذیرد، خودش نیز از آنان است - و آیا اطلاق «هر کس» عام نیست؟ به عنوان نمونه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (النساء - ۱۳۴)

ترجمه: شما که مؤمنید به جای مؤمنین، کافران را «ولی» خود مگیرید، مگر می‌خواهید علیه خود برای خدا دلیلی روشن پدید آرید؟!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (المائدة - ۵۱)

ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آوردید، یهود و نصارا را دوستان خود مگیرید که آنان دوست یکدیگرند و کسی که (از شما) آنان را دوست بدارد خود او نیز از ایشان است، چون خدا مردم ستمکار را به سوی حق هدایت نمی‌کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (المائدة - ۵۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آوردید کفار و اهل کتابی را که دین شما را سخریه گرفته و بازیچه‌اش می‌پندارند دوستان خود مگیرید و از خدا بپرهیزید اگر مردمی با ایمانید.

چنانچه مشاهده می‌شود، خداوند متعال حتی اجازه‌ی پذیرش «ولایت» کسانی که دین اسلام را مسخره می‌کنند نمی‌دهد، چه رسد به کفار، مشرکین، منافقین، اهل کتاب و

دقت شود: این گونه انتظار و این روش، سنت یهودیان [و مطبوع صهیونیست‌ها] است، که وقتی رسولشان از جانب خداوند کریم به آنان مرحمت نمود و فرمود: وارد این شهر (بیت‌المقدس) شوید و از نعمات مادی و معنوی آن بهره ببرید، در عین ادعای پیروی از رسول گفتند: خیر. شما خودت با آن خدایت تشریف ببر و شهر را به تصرف در بیاور، کار که تمام شد، ما داخل می‌شویم.

پس بدون استقرار حکومتی اسلامی، انجام اوامر الهی و تحقق احکام اسلام و در نتیجه رشد فردی و اجتماعی به هیچ وجه میسر نیست و خداوند متعال نیز راه رشد را بر شخص و گروهی نبسته است که این خود با اصل «هدایت» منافات دارد. این است که امام خمینی^(ه) بدین مضمون می‌فرمایند که «حکومت اسلامی» اصل و مقوله‌ای است که عقل به محض تصور تصدیقش می‌کند و نیازی به استدلال نیز ندارد (یعنی از بدیهیات عقلی است).

جالب آن که همین امثال «انجمن حجتیه» که به وقت ضرورت مبارزه با طاغوت و رژیم شاه، جنگ، مقابله با توطئه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ... آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل، ادعای «سیاسی نبودن» می‌کنند، به هنگام اطاعت پذیری از شاه، همکاری با ساواک، همکاری با امثال بنی‌صدر، خاتمی و موسوی، همه سیاسی می‌شوند و از هیچ خدمت فردی یا تشکیلاتی فروگذار نمی‌نمایند!

شبهه ۲۲ (تهران): می‌گویند: جملاتی مانند «حب الوطن من الایمان» و «النظافة من الایمان» از زرتشت و ایران گرفته شده است؟ آیا صحیح است؟

X-shobhe: به فرض که صحیح باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ از ارزش اسلام می‌کاهد و یا معنای جمله را

تغییر می‌دهد. در هر حال «حب وطن» و «نظافت» از ایمان است. اما به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - این مبلغین که در واقع هدفشان تضعیف اسلام است و نه تبلیغ زرتشتی‌گری یا حتی ایرانی‌گری، حرفشان (همین ظاهر حرفشان) و اعتقادشان نسبت به زرتشت چیست؟ آیا او پیامبر خدا بوده یا نبوده است؟ اگر بوده، که دیگر چه فرقی می‌کند، سخن، آموزه‌ی خداوند است که توسط انبیا پیش به بشر آمده است. بسیاری از آموزه‌ها و حکمت‌هایی که حق تعالی به زبان آخرین انبیا خود جاری نمود، همان‌هایی است که به زبان اولین نبی و اولین بشر، حضرت آدم^(ع) جاری نموده است و انبیا الهی نیز مردم را به سوی خدا دعوت کرده‌اند و نه به سوی گرایش‌های ناسیونالیستی! بدون شک پیامبری (و هر عاقلی) که می‌داند، اختیار در اصل آمدنش نداشته، چه رسد به انتخاب جایگاه و حدود مرزی آن و وقتی هم مرد و از دنیا رفت، دیگر مرز و ملیتی وجود ندارد، هیچ گاه سخن حق را با «ملیت» نمی‌سنجد. اما اگر معتقد هستند که او پیامبر نبوده و ارزش او فقط به ایرانی بودنش است، خوب است به آن اقرار کنند.

ب - دقت شود که در جملات فوق می‌فرمایند: حب وطن از ایمان است. یعنی کسی که ایمان به خدا دارد، وطنش را هم دوست دارد و در پی مطامع و یا احساس خطر، وطن فروشی نمی‌کند و هر کس ایمان به خدا ندارد، به دروغ شعار «وطن، وطن» سر می‌دهد، هر کجا با منافعش ناسازگاری پیدا کند، سریع به آمریکا و انگلیس و فرانسه می‌رود و از آن جا مصاحبه می‌کند و پیام می‌فرستد و یا ارتزاق می‌کند.

نظافت از ایمان است نیز همین معنا را دارد. کسی که حدود الهی در طهارت را رعایت می‌کند، همیشه نظافت را رعایت می‌کند، و گرنه قید خاصی به آن ندارد. مثل آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها که فقط از اسپری استفاده می‌کنند تا بوی تعفنشان متضاعد نگردد و روزی یک بار هم دوش می‌گیرند و دائم با سگ و خوک هم آغوش هستند و سر پا رفع حاجت می‌کنند و ... اصلاً مسئله‌ای به نام «نجاست و پاکی» نمی‌شناسند و همین طور هستند مردمان بت‌پرست در هندوستان یا خاور دور و ... تازه آنچه بیان گردید، فقط راجع به نظافت ظاهر است، نظافت باطن که جای خود دارد.

پس حب وطن و نیز نظافت، از ایمان و از شرایط ایمان است. جمله از هر کس که می‌خواهد باشد، اگر چه هیچ سندی به غیر از حدیث و روایت برای این دو جمله از دیگران بیان نشده است.

شبهه ۲۴ (فردیس): می‌گویند: اسلام دین پیامبر و امام پرستی است و نه خداپرستی، آنقدر که انسان مورد تجلیل است، خدا مورد احترام نیست، برای انسان مقبره می‌سازند و برخی را معصوم می‌خوانند ... این همان چیزی است که شیطان می‌خواهد! پاسخ چیست؟

X-shobhe: در بررسی یک شبهه برعلیه اسلام، موضوع باید از دو جنبه بررسی شود: الف - چرا می‌گویند و چه مقصودی را دنبال می‌کنند؟ ب - چه می‌گویند و آیا سخنان با وحی، عقل و منطق انطباقی دارد یا خیر؟

از سیاق این کلام مشخص است که نگرانی آن‌ها ارزش «انسان» در مکتب اسلام نیست، بلکه می‌خواهند از این در وارد شده و اعتقاد، علاقه، احترام و جایگاه اهل عصمت^(ع) را در دیدگاه مسلمان تضعیف کنند، منتهی از باب نفاق وارد شده و در قالب دفاع از «خدا» و موضوع پرستش آن را مطرح می‌کنند.

الف - البته که در دیدگاه اسلام، ارزش همه‌ی موجودات عالم هستی و سرآمد آن‌ها «انسان»، بسیار والاست، تا آن‌جا که او را «خليفة الله» می‌نامند. لذا خواه انسان مؤمن باشد یا کافر، نزد انسان مسلمان محترم است و البته هر چه او با کسب فضائل که سرآمدش دوری از شرک و نفاق است، بیشتر احترام خود را حفظ کند و مرتبه‌ی وجودیش بالاتر رود، محترم‌تر است. لذا انسان مسلمان و سپس انسان مؤمن و انسان متقی، انسان‌هایی که علم دارند و به علم خود نیز عمل می‌کنند، ارزش و جایگاه والاتری دارند و ارزش والای اهل عصمت^(ع) نیز به خاطر اوج مرتبه‌ی وجودی آن‌ها در قرب به خداوند متعال است.

ب - ارزش یک مؤمن در اسلام، آنقدر والاست که امام صادق^(علیه‌السلام) می‌فرمایند: اگر کسی خانه‌ی کعبه [که مقدس‌ترین خانه‌ی روی زمین است] را خراب کند، خرابه‌هایش را خرد کند، خرده‌هایش را به آتش بکشد، گنااهش کمتر از کسی است که آبروی مؤمنی را بریزد. بدیهی است اگر مکاتب دیگر و به ویژه مکاتب بشری نیز [نه تا این حد] بلکه اندکی برای «انسان» ارزش قائل بودند، در پی استثمار او به روش‌های نوین و کهن نبوده و این همه قتل و جنایت و فساد و ظلم به راه نمی‌انداختند.

ج - اما چنانچه بیان شد، درد آن‌ها و در واقع معضل آن‌ها برای استثمار مسلمین، اعتقاد و رجوع مسلمانان (به ویژه شیعیان) به پیامبر و اهل بیت^(ع) است. حال به این آقایان که ظاهراً مدعی «درد خداپرستی» هستند، می‌گوییم: شما پیامبر و امام را کنار بگذارید و بگویید که خدا را چگونه می‌شناسید، چگونه عبادت می‌کنید و چگونه اطاعت می‌کنید تا ببینیم اصلاً عملی هست یا خیر؟!

سؤال می‌کنیم: قبل از آن که ما دنبال واسطه‌ای بگردیم، دنبال این هستیم که بدانیم آیا خداوند متعال بندگانش را هدایت نموده یا رها کرده است؟ اگر هدایت نموده، آیا با واسطه بوده و یا این که به هر کسی به صورت مستقیم وحی نموده است؟ اگر به بنده و شما و ایشان (همگان) وحی نرسیده، لابد پیامبری ارسال نموده است. پس او خود این واسطه(ها) را قرار داد و فرمود برای قرب به من «سیر به سوی کمال و تقرب به کمال مطلق»، به دنبال وسیله باشید و وسیله‌ای ما را به هدف می‌رساند، که خود او که هدف است آن را قرار داده و معرفی کرده باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة - ۳۵)

ترجمه: هان ای کسانی که در زمره مؤمنین درآمده‌اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله‌ای برای نزدیک شدن به ساحتش - که همان عبودیت و به دنبالش علم و عمل است - برآیید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.

حال دقت کنیم که خداوند به واسطه‌ی «وحی» که آن را نیز به واسطه‌ی «نبی و رسول» به بشر ابلاغ نموده، از ما چه خواسته است؟ آیا فرموده وقتی وحی را دریافت کردید، دیگر پیامبر و امام را کنار بگذارید، یا فرموده جهت عبادت و اطاعت من، مطیع امر آن‌ها باشید؟!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء - ۵۹)

ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود را (که خدا و رسول، علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده) فرمان ببرید، و هرگاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است. و فرمود:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران - ۳۲)

ترجمه: بگو خدا و رسول را اطاعت کنید اگر قبول نکردند بدانند که خدا کافران را دوست نمی‌دارد. و فرمود:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء - ۸۰)

ترجمه: کسی که رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که روی بگرداند باید بداند که ما تو را به نگهبانی آنان نفرستاده‌ایم.

د - بسیار روشن است که تولید کنندگان اینگونه شبهات، هیچ‌آشنایی اندکی نیز با مبحث «توحید» ندارند و «خدا، خدا» گفتن آن‌ها نیز نفاقی بیش نیست. لذا هیچ ادراک و فهمی از معنا و مفهوم «پرستش» ندارند تفاوت آن را نیز با «محبت»، «احترام»، «بزرگداشت» و ... ندارند.

اگر احداث مقبره، برای این که مؤمنین جمع شده و با توسل به عبادت خدا (نه عبادت صاحب قبر) بپردازند را پرستش انسان قلمداد می‌کنند، عمل کسی که برای خدا، جانش را به خاطر نجات جان دیگری فدا می‌کند را چه می‌نامند؟!

ه - در خاتمه دقت شود که نوع انسان از آن جهت که فطرتاً عاشق کمال است، انسان برتر را دوست می‌دارد و حتی به او چنان عشق می‌ورزد که او را الگوی خود قرار می‌دهد و تنها تفاوت در مصداق واقعی «انسان برتر» است. لذا تمامی کسانی که نسبت به عشق و ارادت مسلمانان و به ویژه شیعیان حرص و بغض و کینه دارند، خود همین احساس و حتی شدیدترش را به انسان‌هایی که از نظر آنان برتر است دارند و آن‌ها را الگوی خود قرار می‌دهند. خواه یک شخصیت سیاسی غربی باشد، یا یک هنرپیشه، خواننده، فوتبالیست و ... و بیشتر از ما مطیع آن‌ها هستند. اگر ما برای حضرت رسول (ص) یا اهل بیت (ع) او مقبره‌ای می‌سازیم، اما در آن حرم به عبادت خدا مشغول می‌شویم، آن‌ها نه تنها کعبه‌ی دلشان، بلکه معبودشان همان است که برتر می‌شناسندش. چنانچه خداوند متعال خود می‌فرماید:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...» (البقره - ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم کسانی هستند که به جای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آن‌ها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند شدت محبت‌شان به خداوند است ... (یعنی از مال و جان و بستگان، رسول و اهل بیت و ... هر چه را دوست می‌دارند، در راستای و ذیل محبت اوست).

و این همان چیزی است که شیطان می‌خواهد. یعنی محبوب و الگوی ما، به غیر از کسانی باشد که خداوند آن‌ها را تطهیر نموده و معلم و الگوی بشر قرار داده است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب - ۲۱)

ترجمه: به راستی که زندگی رسول خدا برای شما سرمشق بسیار نیکی است (اما) برای آن افرادی که به رحمت خدا و روز قیامت، امیدوار باشند، و خدا را بسیار یاد کرده و می‌کنند.

شبهه ۲۵ (تهران): برخی می‌گویند: با وجود ولی فقیه و حکومت اسلامی، نباید مشکلات اقتصادی، مفاسد اداری، اخلاقی و اجتماعی وجود داشته باشد! پاسخ آن‌ها چیست؟

X-shobhe: معمولاً اغلب کسانی که این گونه شعارهای بی منطق و البته هدفدار را می‌دهند، از دو گروه خارج نیستند: یا افراد بسیار عوامی هستند که نه تنها از اسلام، بلکه از بافت و ساختار یک جامعه هیچ اطلاع صحیحی ندارند و فقط به دهان‌ها نگاه می‌کنند و چیزی می‌گویند، و یا آن‌ها که می‌دانند، اما ضمن عدم برخورداری از اندک اطلاعاتی راجع به اصل اسلام [چه رسد به ولایت فقیه]، بغض و کینه هم دارند و سعی دارند با ضد تبلیغ‌های این گونه، اذهان را مشوش و امور را مشتبه کنند.

ولایت فقیه، حکومت اسلامی و ...، مباحث و مقوله‌های اسلامی است، پس تعریف آن‌ها را باید در فرهنگ غنی اسلام جستجو کرد، نه تعاریف ژورنالیستی و هدفداری که آقایان از جانب خود می‌دهند و سپس براساس آن تعریف غلط، به تجزیه تحلیل و داوری می‌پردازند.

در کجای تعریف ولایت فقیه در اسلام و یا هیچ عقل سالم دیگری آمده است که «دیگر هیچ مشکل اقتصادی، فساد اداری، مالی و ... باقی نماند»؟! مگر در زمان پیامبر اکرم (ص) و حکومت ایشان به عنوان یک «ولایت فقیه معصوم» و خاتم‌الأنبیاء (صلوات الله علیه و آله)، دیگر در جهان اسلام و تحت سیطره‌ی حکومت ایشان، دیگر هیچ گونه مشکل اقتصادی، مالی، فساد اخلاقی، اداری و ... باقی نمانده بود؟ یا همین طور زمان حکومت حضرت علی (علیه‌السلام) به عنوان یک ولی فقیه معصوم دیگر؟ پس چرا با این همه جریانات سیاسی فاسد [مثل غزوه‌ها، فتنه‌های اهل مکه، مسجد ضرار، صفین، خوارج و ...] درگیر بودند؟! چرا این همه به رسیدگی فقرا سفارش می‌کردند و شب‌ها نان و خرما حمل می‌کردند، زکات می‌گرفتند و بین فقرا توزیع می‌کردند؟ اگر فساد نبود، چرا حد جاری می‌کردند؟ ... و چه کسی گفته است که ولایت فقیه و حکومت اسلامی یعنی به زنجیر کشیده شدن شیاطین جن و انس و تعطیلی نفس اماره‌ی شکم‌پرست و شهوت پرست؟!

بلکه حکومت اسلامی که مستلزم ولایت فقه به وسیله‌ی «ولی فقیه» است، بدین معناست که حکومت و مردم، دست به دست هم، سعی می‌کنند تا همه‌ی مشکلات پیش آمده در دوره‌ی جاهلیت و حادث شده در زمان کنونی را با رعایت و تحقق احکام الهی و نه احکام من درآوردی شرق و غرب که به نفع خودشان است، از میان برداشته و مرتفع سازند و با تلاش خود، جامعه‌ای سالم و مترقی بسازند و البته در آن جامعه نیز این اختلال‌ها بروز خواهد کرد، اما کمتر و روش برخورد به طریق اسلام نیز هم مانع از گسترش آن می‌گردد و هم اصلاح کننده است.

بنابراین پاسخ آن‌ها همین بس که: شما هر موقع مطیع ولی‌امر و حکومت اسلامی شدید و به احکام فردی و اجتماعی خود عمل کردید، از هر گونه فساد و تباهی و ایجاد ناامنی و شک و شبهه و تردید و ناامیدی و ضد تبلیغ برعلیه اسلام و ولایت فقیه دست برداشتید و نیز به تبلیغ عملی برای ساختن جامعه‌ی اسلامی عمل کردید، امور گام به گام (نه حادثه‌ای و جادوگرانه) اصلاح خواهد شد.

شبهه ۲۶ (تهران): می‌گویند: شیطان فقط تجسم اعمال پلید و بد است. یعنی یک ذهنیت و اندیشه است. واقعیت بیرونی ندارد. آدم نیز می‌تواند یک رهبر ایدئولوژیکی باشد.

X-shobhe: به این نظریه از چند منظر می‌توان نگاه کرد و مورد بحث و بررسی قرار داد:

الف - «شیطان فقط تجسم اعمال پلید است». این نظریه به مثابه‌ی نفی سایر مباحثی چون «توحید» است. چرا که با این فرضیه، تصریح قرآن کریم به وجود شیطان یا شیاطین، تکذیب می‌گردد.

بدیهی است که مسئله‌ی وجود یا عدم وجود «شیطان»، واقعیت خارجی داشتن یا نداشتن آن، فقط برای کسی می‌تواند مطرح باشد که در وجود خدا و خلقت حکیمانه و هدفدار جهان و بازگشت به سوی او یقین کرده است و اینک به دنبال این است که بداند آیا موجودی به نام شیطان واقعیت خارجی هم دارد یا خیر؟ بدیهی است اگر نداشت، خداوند می‌فرمود: ندارد. بلکه اعمال پلید و خبیث انسان «شیطنت» نامیده می‌شود و فقط یک مفهوم ذهنی است. اما فرمود: وجود عینی و خارجی دارد.

ب - اگر کسی به وجود خداوند اعتقادی نداشته باشد و جهان را ماده‌ی صرف انگارد، برای او اصلاً نباید مسئله‌ی اعمال نیک یا پلید مطرح باشد، چه رسد به شیطان! وقتی حیاتی به جز حیات دنیوی متصور نیست و انسان نیز مدت محدودی در این حیات بدین شکل و با این احتیاجات هست و نتیجه‌ای هم در کار نیست، چرا باید انسان خود را به ارزش‌هایی «چه فطری و عقلی و چه اعتباری» مقید کند؟! چه کسی تعیین می‌کند که کدام عمل نیک و کدام پلید است؟ اگر کسی فقط مدت محدود و آن هم نامعلومی در این دنیا زندگی می‌کند، چرا دزدی نکند؟ چرا زنا نکند؟ چرا نکشد؟ چرا دروغ نگوید؟ ... مگر چه می‌شود؟! به همین دلیل مکاتب مادی نیز که ابتدا سخن از نسبی بودن ارزش‌ها به میان آوردند، امروز به بی‌معنی بودن آن‌ها رسیده‌اند و اظهار می‌دارند: ارزش آن چیزی است که برای ما فایده داشته باشد (یعنی همان نظرات ماکیاولیستی که به رفتارهای آنارشیستی منجر می‌گردد). این همان نظریه است که به تعریف «ارزش» و تعیین حدود آن توسط «قدرت» منجر می‌گردد. برای چنین کسی، اصلاً مسئله بودن یا نبودن شیطان نباید مطرح باشد، چون در اصل عمل نیک یا پلیدی وجود ندارد. همه چیز فقط یک عمل فیزیکی است. بدون اعتبار و بدون ارزش و بدون قابلیت دسته‌بندی به نیک و بد.

اما اگر کسی به وجود خداوند متعال ایمان آورد و فهمید که جهان تصادفی به وجود نیامده و اصلاً این فرضیه محال است و حتی در یک ذره هم سابقه نداشته چه رسد به عالم هستی و آن هم با نظم و حرکت هدفدار، آن وقت به ضرورت هدایت از جانب خدا و وجود رسولان و کتاب و وحی ایمان می‌آورد و بر همین اساس وجود عینی شیطان را نیز براساس وحی و عقل می‌پذیرد.

ج - اما در این که شیطان فقط «ابلیس» نیست و هر انسان دیگری هم می‌تواند شیطان (یا رهبر ایدئولوژیکی به سوی گناه یا همان اعمال پلید) باشد، شکی نیست و قرآن کریم نیز بدان تصریح دارد. «شیطان» یعنی منحرف. پس هر انسان منحرف کننده‌ای نیز شیطان می‌شود و «ابلیس» نیز از آن جهت که از صراط مستقیم و عبودیت خداوند متعال منحرف شد، شیطان است، در قرآن کریم نیز اشاره به شیطان به صورت جمع «شیاطین» به کار رفته است و به دوری از همه‌ی آن‌ها امر شده است که از جمله آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل است:

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (المؤمنون - ۹۷)

ترجمه: و بگو بار الهی من از وسوسه و فریب شیطان‌ها به تو پناه می‌آورم.

شبهه ۲۷ (تهران): در برخی سایت‌ها می‌گویند: مسبب قتل حسین بن علی، مسلم بن عقیل است که ابن زیاد را به هنگام ملاقات از هانی نکشت! پاسخ چیست؟

X-shobhe: قبل از پاسخ دقت نمایید که برای طراحان این گونه شبهات، هیچ فرقی نمی‌کند که «شهید» کیست و یا مسبب شهادتش کیست؟ بلکه فقط می‌خواهند در باورهای علاقمندان و پیروان آن‌ها ایجاد شبهه کنند. چنانچه شاهدیم بغض آن‌ها به اسلام و ائمه در جمله‌بندی‌شان نیز تبلور می‌یابد. محال است بگویند: «شهادت»، بلکه می‌گویند: «قتل»، و محال است بگویند: «امام حسین یا سیدالشهداء»، بلکه می‌گویند: «حسین بن علی» و محال است که دشمنان اصلی را محکوم کنند، بلکه همیشه خودی را مقصر می‌دانند ... و خلاصه هر موقع نوشتار آن‌ها را بخوانید، این بغض مشهود است.

اما در خصوص مسلم بن عقیل، نیز مسئله روشن است. چرا نمی‌گویند: مسبب همان یزید است که بیعت خواست و نیروهایی برای ترور به مکه و مدینه گسیل داشت؟ یا معاویه است که حکومت را غصب کرد؟ یا کسانی هستند که فرمان پیامبر (ص) در مسئله‌ی جانشینی را به رغم بیعت اطاعت و تبعیت نکردند ... و در بین این همه عوامل مشهود، فقط مسلم بن عقیل (ع) را مسبب می‌شناسند؟! به راستی امام حسین (علیه‌السلام) و ائمه‌ی بعدی که مکرر به مسبب فاجعه‌ی کربلا اشاره نموده‌اند، نمی‌توانستند بگویند: مسبب اصلی مسلم بن عقیل بود؟ و موضوع مانده بود تا این آقایان جریان شناسی کرده و مجرم اصلی را این گونه شناخته و بشناسانند؟!

دقت شود که مسلم بن عقیل برای جنگ نرفته بود، بلکه مأموریت او این بود که از نزدیک دعوت کنندگان را ببیند و بر استواری دعوتشان گواهی بگیرد و امام را از شرایط حاکم بر جامعه کوفه با خبر سازد. لذا هیچ ضرورتی نداشت که کار جنگی انجام دهد.

هرچند که در اسلام «ترور» مذموم است و هیچ‌گاه عیادت کننده‌ی یک مسلمان را به صورت غفلتاً نمی‌کشند، اما اگر مسلم چنین می‌کرد، خود او آغاز کننده‌ی جنگ بود و با کشته شدن ابن زیاد نیز هیچ اتفاق خاصی برای حکومت یزید رخ نمی‌داد. او از این «زیاد»‌ها، زیاد داشت. بلکه بهترین بهانه و توجیه را برای او فراهم می‌کرد و می‌گفتند: این علویان و یاران حسین بودند که با انجام یک ترور ناجوانمردانه، جنگ را آغاز کردند و همین جنگ به شکل بدتر و آن هم موجه رخ می‌داد. مضاف بر این اکنون همین آقایان امروز تحلیل و نقد می‌کردند که چرا مسلم چنین کرد؟ او که چنین مأموریتی نداشت، پس چرا بهانه به دست یزید داد؟ مگر عقلش نمی‌رسید که با کشته شدن یک نفر مشکل حل نمی‌شود، بلکه شام، حجاز و عراق، مملو از «ابن زیادها و عمر سعدها و شمرها» است و دین و تشرعش را هم زیر سؤال می‌برند که چرا «ترور» کرد، آن یک میهمان و عیادت کننده را؟!

در واقع مسبب اصلی به شهادت رسیدن امام حسین (علیه‌السلام)، مردم جاهل، دین فروش و دنیا طلبانی بودند که امثالشان هنوز هم زیاد هست. شایعه سازان و شبهه پراکنانی که سعی داشتند و دارند به هر طریقی که شده امام و یارانش را خارج شده از اسلام و مقصر معرفی کنند و اسلام یزیدی (امروزه آمریکایی) را جایگزین اسلام ناب محمدی (ص) کنند. منتهی آن موقع بر منابر و دهان به دهان شایعه و شبهه پخش می‌کردند و امروز با استفاده از تکنولوژی پیشرفته [مثل روزنامه، سایت، شبکه‌های اینترنتی و ...] فرافکنی می‌کنند. آن‌ها می‌گفتند: مسبب اصلی خود امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش هستند، برخی دیگر می‌گفتند: مسبب پدرش علی (علیه‌السلام) بود و ...، امروز نیز این‌ها می‌گویند: شمشیر علی (ع) سبب شد یا مقصر او و یارانش بودند که کمی تسامح و تساهل و سیاسی کاری نکردند. این حرف‌ها و شایعه‌ها، همه به خاطر عدم شناخت اسلام و امام از یک سو و بدتر از آن بغض و کینه از سوی دیگر است و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، مزدوری، (درست مانند آن زمان).

شبهه ۲۸ (تهران): می‌گویند: همه‌ی معجزات انبیاء در زمانی اتفاق افتاده که هیچ امکان ثبوتی مانند ضبط صدا یا تصویر وجود نداشته است، لذا قابل اثبات نیست! پس چرا خداوند معجزه‌ی جدیدی نمی‌فرستد؟

X-shobhe: البته که این سخن از ناحیه‌ی منکران و دشمنان خدا بیان می‌شود. وگرنه امروزه بشر به تاریخ گذشتگان خود آشنا است و حتی تاریخ پیدایش سیاره‌ی خود را مطالعه می‌کند و از آثار و شواهد نیز به مسائل دیگری پی‌می‌برد. بشر وقتی می‌خواهد به موضوعی توجه کند، سال و ماه نمی‌شناسد، حتی شکل و تغذیه‌ی دایناسورها را نیز مورد بررسی و بازسازی قرار می‌دهد. مگر در زمان حیات دایناسورها وسایل ضبط صوت یا تصویر وجود داشته است؟ در آن زمان حتی یک آدم هم نبوده که وقایع را به اصطلاح زبانی نقل کند و سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل نماید. اما نوبت به مسائل اعتقادی که می‌رسد، نه تنها به همه‌ی حقایق شک می‌کند، بلکه واقعیات مقابل چشم خود را نیز منکر می‌گردد!

الف - معجزه، به آن مفهوم و مصادیقی که در ذهن ما [مردم] متداول است، فقط یکی از راه‌های تثبیت بعثت و آخرین راه شناخت انبیاء الهی می‌باشد. خداوند فرمود که انبیای خود را با دلایل محکم فرستادم، در ضمن معجزه هم دادم. پس انسان باید از راه «عقل» به وجود خدا و یا نبی و حقانیت یک پیامبر پی ببرد. چنانچه در اسلام ولایی «تشیع» نیز اعتقاد به اصول عقاید تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست. اما اگر عده‌ای بودند که از درایت و فهم و ادراک عقلی کافی برای شناخت برخوردار نبودند، معجزه‌ی عملی نیز به انبیاء داده شده است که دست کم با «چشم» ببینند و یا با تجربه لمس کنند و باور بیاورند.

ب - معجزه‌ی هر پیامبری نیز مخصوص مخاطبین خودش می‌باشد که متناسب با شرایط زمانی، مکانی و اوضاع و احوال جامعه‌ی مخاطب است. پس لزومی ندارد که ثبت شده و به تاریخ نشان داده شود. به عنوان مثال: اگر در زمان حضرت نوح^(ع) مردم دنیا گرا شده‌اند و هیچ چیزی جز مادیات را قبول ندارند، معجزه این است که وی وسط خشکی «مسجد کوفه‌ی فعلی» کشتی بسازد و مردم نیز با چشم خود باران و سیل و طوفان را ببینند. اگر مردمان زمان حضرت ابراهیم^(ع) دشمنان خودشان را می‌سوزاندند، معجزه ایشان این است که سالم از آتش بیرون بیاید و مردمی که عقل ندارند و بت را می‌پرستند، این صحنه را با چشم ببینند. اگر در زمان حضرت موسی^(ع)، فرعونیت و طاغوت‌گرایی دین مردم شده است، رود نیل شکافته می‌شود تا آنان که عقل نداشته به فرعون و خرافاتش گرویده بودند، با چشم ببینند و همین طور معجزات حضرت عیسی^(ع) که پزشکان بابت معالجه دعوی ربوبیت و یا کاهنی می‌کردند. ایشان با یک دست کشیدن کور را بینا می‌کرد و یا مرده را زنده می‌نمود که هیچ پزشکی قادر به آن نبوده و نیست. تا مردمی که عقل و دلیل و استدلال و شعورشان کمتر است، با چشم ببینند.

ج - مردمان زمان ما نیز بی‌نیاز از معجزه نیستند. اما دوران ما «عصر علم»، «عصر حکمت»، «عصر پذیرش براساس استدلال عقلی» و «عصر دعوت به وسیله‌ی کلام» که تبیین و اعلام کننده‌ی علم است می‌باشد، لذا معجزه‌ی این عصر نیز «کتاب» است و این معجزه هم خودش در اختیار همگان قرار دارد و هم صوت و تصویرش.

اسلام مدعی است که معجزه‌اش «کتاب» است. قرآنی به جامعه انسانی ارائه داده و آن را در اختیار همگان و مقابل دید همگان قرار داده و مدعی شده که در عصر «کلام» که در قالب «ایسم»ها و فرضیه‌ها نظریات ارائه می‌شود، «کلام الله» را ارائه می‌دهد. بدیهی است که با توجه به معنا و مفهوم «معجزه» به فعلی که دیگران از انجام مشابه آن عاجز باشند، لازم می‌آید که اسلام نیز مدعی شود، دیگران از انجام آن عاجز هستند. لذا می‌فرماید: اگر باور نمی‌کنید که این کلام الله است، مثل و مانندش را بیاورید. چون اگر کلام

الله نباشد، لابد کلام انسان است و کلام انسان برای سایر انسان‌ها و به ویژه در نسل‌های پشرفته‌تر بعدی، قابل تکرار و حتی تکمیل است.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره - ۲۳)

ترجمه: و اگر از آنچه ما بر بنده‌ی خویش نازل کردیم در شک هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و از همه‌ی شاهدین خود [همه‌ی امکانات انسانی و ابزاری] نیز دعوت کنید، اگر راست می‌گویید. اگرچه تا کنون ادعا زیاد بوده است، اما نه کسی توانسته و می‌تواند قرآن را رد کند و نه چنین ادعایی وجود دارد، بلکه هر چه هست فقط شعار است و ضد تبلیغ.

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۲۹ (دامغان): همسر حضرت عباس^(ع) که بود و آیا ایشان فرزند هم داشتند و آن‌ها در کربلا بودند؟ چگونه از دنیا رفتند؟

X-shobhe: حضرت ابوالفضل العباس^(علیه السلام) و روحی فداه، با دختری به نام «لبابه» ازدواج نمود. لبابه، دختر «عبیدالله بن عباس»، پسر عموی پیامبر اعظم^(صلوات الله علیه و آله) بود. مادر لبابه، «ام حکیم جویری» نام داشت که «دختر خالد بن قرظ کنانی» بود.

نه تنها پدر و مادر لبابه هر دو اهل ایمان و فضل بودند، بلکه شخص خانم لبابه نیز از تربیتی که در خانه والدین و سپس خانگی حضرت عباس^(ع) یافته بود، خود از بزرگان اهل فضیلت به شمار می‌آمد.

ظاهراً آن حضرت در سن بیست سالگی با خانم لبابه ازدواج کردند. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های «عبیدالله و فضل» بود و البته در برخی تواریخ از دو فرزند دیگر به نام‌های «محمد و قاسم» نیز نام برده‌اند. و اسنادی دال بر شهادت محمد در کربلا وجود دارد و برخی اقوال دیگر تأکید دارند که فرزندان ایشان هیچ کدام در کربلا حضور نداشتند. هیچ سندی دال بر این که همسر ایشان در کربلا حضور داشته باشد نیز وجود ندارد، مضافاً بر این که نام ایشان جزء اسرای کربلا نیز ثبت نگردیده است.

بنابر اسناد تاریخی، لبابه سال‌ها پس از شهادت همسرش، به عقد فرزند امام حسن^(علیه السلام) به نام «زید» درآمد و از این ازدواج فرزند دختری به نام «نفیسه» به دنیا آمد و برخی اقوال فرزندی به نام «حسن» را حاصل دیگر این ازدواج می‌دانند و معتقدند «حسن بن زید» فرزند حضرت عباس^(ع) نیست، بلکه نوهی امام حسن^(علیه السلام) است.

در هر حال در اقوال مستند تاریخی آمده است: عبیدالله فرزند عباس که کنیه اش ابومحمد بود، شخصیتی با کمال، باورع، سخی، شجاع و بامروت به حساب می‌آمد که در سن ۵۵ سالگی درگذشت و فرزندان حضرت عباس نسبشان به او می‌رسد. و ملاقات ایشان با امام سجاد^(علیه السلام) نیز دلیل دیگری بر زنده بودن این فرزند پس از واقعه کربلا دارد.

یکی از فرزندان عبیدالله، ابومحمد حسن اکبر می‌باشد که از علما و محدثان بزرگ اسلام است. او دارای ۸ پسر بود که پراکنده شدن آن‌ها در سرزمین مختلف اسلامی چون: حجاز، مصر، فارس، بغداد، بصره، شام، مغرب، سمرقند و یمن، سبب گردید تا اولاد و نسل آن حضرت در کشورهای مختلف گسترش یابد و بسیاری از آنان نیز از شخصیت‌های برجسته علمی، سیاسی، قضایی و ... بوده‌اند.

براساس اسناد تاریخی، عبیدالله در سن ۵۵ سالگی از دنیا رفت، اما از تاریخ رحلت خانم لبابه، اطلاع دقیقی نداریم.

شبهه ۲۰ (رشت): دوستم می‌گوید: نماز نمی‌خوانم، چون خدا آدم را به خاطر گنااهش به زمین فرستاد، پس ما چرا باید تقاضش را پس دهیم، این چه عدالتی است؟

X-shobhe: البته که دوستتان به خاطر تنبلی توجیه می‌کند، اما از باب این که مسائل بر او روشن شود، به ایشان بفرمایید که به طور کلی خطا رفته‌اند و با همه‌ی مسائل از روی «انگار و گمان» و آن هم گمان غلط برخورد نموده‌اند. لذا نکات ذیل را به عنوان سرفصل متذکر گردید:

الف - اولاً که نماز یک امتیاز است و نه یک تنبیه. امتیازی که فقط به مؤمنین و متقین و اهل علم و عمل داده می‌شود. نماز راز و نیاز بین عاشق و معشوق است و نه مکافات عمل غلط خود و دیگران. نماز معراج مؤمن است و نگهدارنده‌ی او از هر خطا و لغزش. نماز یک جایزه‌ی الهی است و به خطاکار جایزه نمی‌دهند. در هیچ کجای قرآن کریم و آموزه‌های دینی نیامده است که چون حضرت آدم (ع) خطا کرد و به زمین رانده شد، پس شما نماز بخوانید. بهتر نیست اگر به مباحثی علم و آگاهی نداریم، دست کم از جانب خود برای احکام الهی «فلسفه» نیافیم تا سپس با محکوم کردن فلسفه‌ی بافته شده‌ی ذهن خود، خدا را محکوم کنیم. بلکه خداوند کریم در کلامش می‌فرماید که برای «یاد من» نماز بخوانید. فرمود: من خدای شما هستم، پس بیایید باهم حرف بزنیم:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه - ۱۴)

ترجمه: من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

ب - ثانیاً وجود خداوند متعال، از راه تعقل و تفکر (عقل و دانش) در آیات خلقت و آیات قرآن کریم شناخته می‌شود و نه از راه دوری ما راجع به فعل او. پس اگر کسی فهمید که لابد جهان هستی به خودی خود پدید نگردیده است و عقل حکم می‌کند که باید خالق‌ی که «هستی و کمال مطلق» که خلقت، نظم، حرکت هدفدار و ... را به وجود آورده باشد، دیگر وقتی در ذهنش سؤال، شبهه یا مطلب گنگی پیدا شد، سریعاً خود را از او عالم‌تر، حکیم‌تر و حتی عادل تر نمی‌داند و سریع خود را قاضی افعال حکیمانه حق تعالی ندانسته و او را محکوم نمی‌نماید و اگر کسی به وجود خدا پی‌نبرد، بدیهی است برای او «نماز» که احکام و آداب عبادی انسان در مقابل چنان خالق‌ی است، معنایی ندارد.

از دوست خود بپرسید که آیا به خود «خدا» شک دارید و یا به عدالت او؟ اگر به وجود او شک دارید، پس او را محکوم به بی‌عدالتی یا ... نکنید، چون اصلاً قبول ندارید که خدایی هست یا نیست؟ و اگر اصل وجود را قبول کردید، عقل حکم می‌کند که خدا، یا همان هستی و کمال مطلق، از هر عیب و نقصی منزّه «سبحان» است، پس حتماً عادل است و ظلم نمی‌کند. نه این که خدایی باشد که دوست شما یا هر کس دیگری از او عالم‌تر و عادل‌تر باشد و از عبادت او به خاطر محکوم کردن او به [العیاذبالله] بی‌عدالتی سرپیچی کند!

ج - حضرت آدم (ع) نیز به خاطر گنااهش به زمین فرستاده نشد، بلکه خداوند از همان ابتدای خلقت او به ملائکه فرمود: قصد دارم خلیفه‌ی خود را روی زمین قرار دهم و همین امر موجب حیرت و سؤال ملائک شد و خداوند متعال نیز در پاسخ آنان فرمود: من چیزهایی [از کمالات این مخلوقم] می‌دانم که شما نمی‌دانید:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره - ۳۰)

ترجمه: و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: در آن جا مخلوقی پدید می‌آوردی که تباهی کنند و خون‌ها بریزند؟ با این که ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌گوییم؟ گفت من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید.

مضاف بر این حضرت آدم^(ع) در آن بهشتی که برخی گمان می‌کنند، - یعنی همان بهشت موعود - نبود، چون ورود به آن بهشت فقط در آخرت صورت می‌پذیرد، شیطان نیز به آن راه ندارد و کسی نیز از آن اخراج نمی‌شود. بلکه بهشت برزخی یا دنیوی بود. و این اخراج فقط سبب شد که «بدی»های آن‌ها عیان شود. چنانچه می‌فرماید:

«فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» (طه ۱۲۱)

ترجمه: سرانجام هر دو از آن درخت خوردند و عورت‌هایشان به ایشان نمودار شد.

د - ما تقاص آن‌ها را نمی‌دهیم، در این دنیا نیز هر کس فریب شیطان را نخورد، در بهشت دنیوی زندگی می‌کند و سپس به بهشت برزخی و بهشت قیامت منتقل می‌گردد و هرکس فریب بخورد، بدی‌هایش آشکار می‌شود، یعنی نفس اماره‌اش فعال شده و از رفتارش تجلی می‌کند. لذا خداوند کریم به هر انسانی فرمود که مواظب باشید، شما نیز مانند آن‌ها فریب نخورید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْتَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعراف - ۳۷)

ترجمه: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تن‌شان می‌کند تا عورت‌هایشان را به ایشان بنمایاند، شیطان و دسته وی شما را از آن جایی می‌بیند که شما نمی‌بینید، ما شیطان‌ها را سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

WWW.X-SHOBHE.COM